

حال و شرح زندگانی او نیست، فقط از پاره‌یی قراین می‌توان تعیین تخمینی کرد، از جمله از مقدمه تألیف مقفود الاثر او (قرائن شمس المعالی و کمال البلاغه) که بطوری که گفتیم در نسخه‌های موجود معروف به «کمال البلاغه» نقل گردیده است - مفهوم میشود که یزدادی رسائل (مکاتب) متفرقه شمس المعالی قابوس بن وشمگیر را از مؤلفات دیگران نقل نموده و بلکه خود او مستقیماً جمع آوری کرده است (۱)، و بدیهی است که موفقیت در اینکار موقوف به معاصر یا اقلاً قریب‌العصر بودن اوست با شمس المعالی، و از طرف دیگر مشارالیه اسم شمس المعالی را در همه جا با قید «رحمه الله» ذکر میکند. نتیجه‌ای که از این دو مقدمه به دست می‌آید آنست که یزدادی از مؤلفین اوایل قرن پنجم هجری بوده و شاید اواخر عمر شمس المعالی را هم درک نموده است (۲).

۳- **باوندنامه** - مؤلف آن غیر معلوم و نسخداش نایاب است. لیکن ابن اسفندیار در اول تألیف خود به آن اشاره کرده و می‌گوید: «به عهد ملک حسام الدوله شهریار قارن از اکاذیب اهل قری و افواه عوام الناس به نظم جمع کرده اند» (۳) و ظاهراً نیست که این کتاب به زبان طبری بوده است.

۴- **تاریخ طبرستان** - تألیف محمد بن حسن ابن اسفندیار آملی تاریخ اتمام آن درست معلوم نیست لیکن مؤلف در ذکر قلعه «کیسیلیان» می‌گوید: «از آن تاریخ تا به عهد ما در ثلاث عشر و ستمائه این قلعه معمور بود» (۳) اصل فارسی تاریخ ابن اسفندیار تاکنون چاپ نشده (۴) است و تنها نسخه‌های خطی آن که خالی از نقص

(۱) نسخه خطی موسوم به (کمال البلاغه صفحه اول).

(۲) شمس المعالی قابوس در عشر اول قرن پنجم وفات کرده است.

(۳) ابن اسفندیار خطی صفحه ۴.

(۴) این کتاب سپس به تصحیح آقای اقبال آشتیانی در سال ۱۳۲۵ در تهران چاپ شده

است (یحیی ذکاء)

و اغلاط مهمه نیست در بعضی از مکاتب عمومی اروپا و کتابخانه‌های شخصی ایران پیدا میشود لیکن پروفسور براون مستشرق معروف انگلیسی آن را با اندکی اختصار و تصرف بزبان انگلیسی ترجمه و در سال ۱۹۰۵ میلادی با مصارف ارقاف (گیب) چاپ کرده است.

۵- **تاریخ مازندران** - تألیف ابن ابی مسلم (۱). از این کتاب بیشتر از این

معلوماتی در دست نیست.

۶- **تألیف مولانا اولیاء الله آملی** - که به اسم فخرالدوله شاه غازی بن زیار

از سلسله اسپهبدان گاو باره که از سال ۲۶۱ تا ۲۸۰ در رستم‌دار حکمرانی کرده تألیف نموده است (۲).

۷- **تألیف علی بن جمال الدین رویانی** - که در عهد کارکیا سلطان محمد

(که در نصف اخیر قرن نهم هجری در لاهیجان حکمرانی داشته است) به اسم پسر و ولیعهد او کارکیا میرزا علی تألیف نموده است (۳) نسخه‌های این هر دو کتاب نایاب است. لیکن سید ظهیرالدین مطالب آنها را در تألیف خود اقتباس نموده است.

۸- **تاریخ طبرستان و رویان و مازندران** - تألیف سید ظهیرالدین از

سادات مرعشیه مازندران که به اسم کارکیا میرزا علی لاهیجانی نوشته و در سال ۸۸۱ تمام کرده است و به طوری که در مقدمه تصریح می‌کند کتاب او حاوی است دو تا تألیف مولانا اولیاء الله و علی بن جمال الدین، با دو فصلی که خود او بر آنها افزوده است، مسیودان مستشرق روسی متن آن کتاب را در سال ۱۹۰۵ میلادی در پترسبورغ با يك مقدمه‌ای در زبان آلمانی چاپ کرده است.

(۱) مقدمه آلمانی دارن به کتاب سید ظهیرالدین صفحه ۶ از حاجی خلیفه.

(۲) و (۳) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۴ (تاریخچه پیدا شدن نسخه این کتاب در سال

۱۳۱۳ خورشیدی در طهران چاپ شده) و نسخه‌ای از کتاب ابن اسفندیار را در کتاب ده سال

در عدلیه صفحه ۵۴ بخوانید «یحیی ذکاء»

۴ - تألیف شیخ علی گیلانی - نسخه این کتاب را پیدا نکردیم لیکن مرحوم صنیع الدوله در تألیف خود از آن نقل می‌کند و عین عبارت او در باب این کتاب این است :

«شیخ علی گیلانی که معاصر شاه عباس اول بوده تاریخ مختصری از طبرستان و مازندران در حدود ۱۰۴۴ هجری برای حاجی محمدعلی اشرافی نوشته است» (۱) .

۱۰ - التدوین فی جبال الشیروین - تألیف محمدخان صنیع الدوله بن حاجی علی خان صاحب الدوله مراغه‌یی است که در سال ۱۳۱۲ در تهران چاپ شده .

۱۱ - تألیف مرحوم میرزا جعفر ارته‌یی متخلص به غیبی (۲) - پارسال هنگامی که نگارنده در ساری بودم چند جزوه از اول این کتاب را ، که مقدمه‌یی از علم هیئت و جغرافیای هیئت و طبیعی مازندران بحث می‌کند ، از وراث آن مرحوم گرفته و مطالعه کردم لیکن باقی جزوه ها به دست نیامد . مرحوم میرزا جعفر این کتاب را به اسم شاهزاده اعتضاد السلطنه حاکم مازندران عنوان کرده و به طوری که از مقدمه کتاب معلوم می‌شود - اگر تمام کرده باشد - بهترین تألیفی است در جغرافیای طبیعی مازندران و وقایع قرون اخیر آنجا ، لیکن معلوم نیست که تمام کرده باشد ، و شاید به واسطه فوت آن مرحوم ناتمام مانده است .

از این مؤلفات ، آنچه به طور یقین می‌توان گفت نسخه‌های آن از بین نرفته و به

(۱) التدوین صفحه ۱۲۵

(۲) ارته یا ارتا (بفتح همزه و راء) دهی است در چند فرسخی ساری و از مجموعه‌های قدیم مازندران و اسم آن در اخبار فتوحات اسلامی ذکر شده است . مرحوم میرزا جعفر که اصلاً از اهل آن ده و در ساری ساکن بود علاوه از فقه و علوم عربی در ریاضیات و هیئت قدیم تسلط تامه داشته و به واسطه همان معلومات مورد بغض علمای قشری بوده است و تکفیرش کرده‌اند چنانکه خود او از زبان ملاها می‌گوید :

لا مذهب اگر نبود غیبی هرگز به جهان نداشت عیبی
غیبی عیبی جز این ندارد که لامذهب (؟) است و دین ندارد

کلی مفقود الاثر نگردیده است ، بیشتر از چهار و پنج کتاب نیست (۱) و از مابقی فقط اسم باقی است . لیکن روی هم رفته مطالب مهمه آن از میان نرفته و در مؤلفات دیگر ضبط گردیده است ، به علاوه حوادث عمده طبرستان ، به خصوص وقایع بعد از اسلام آنرا ، مورخین دیگر در مؤلفات تاریخی خود ، از قبیل مجلدات کامل ابن الاثیر و تاریخ طبری و تاریخ الخلفاء سیوطی و تاریخ یمینی ، و تاریخ حمزه اصفهانی و حبیب السیر و مطلع السعدین و تاریخ ایلچی نظام شاه دکنی و تاریخ عالم آرای عباسی و مجالس المؤمنین و غیر آنها ، در تحت عنوانهای مختلف ضبط کرده‌اند .

مسئودارن متن همین مطالب را از بیست و دو کتاب مختلف عربی و فارسی جمع - آوری کرده و در یک مجلد در پترسبورخ چاپ نموده (۲) ، و همچنین دو فصل راجع بمملوک مازندران و سرداران را از جزء دوم جلد سیم حبیب السیر بزبان آلمانی ترجمه و چاپ کرده است (۳) .

* * *

در اواخر پاییز سال گذشته ، در موقعی که تازه وارد ساری مرکز مازندران شده بودم ، به واسطه فریبندگی مناظر دلکش ، و جمال فرح بخش کوهها و دشتها ، لحظه‌یی از نظاره و تماشا خودداری نتوانستم کرد ، و آنی از سیر و تفریح سیر نمیشدم ، و مخصوصاً به خاطر می‌آوردم که در این هنگام که دشت و هامون مازندران پیکر خود را به حله های زمردین درختان آراسته است - سایر نقاط ایران ، جز کفن سفید برف لباسی و جز در گورستان خوددویی حرارتی مقامی ندارند ، و جد عشقم بان مرزخرم و سرزمین سبز و

(۱) حاجی محمد میرزا نامی در سال ۱۲۹۹ هجری از برای انجام مأموریت سرحدی (میانکاله) به مازندران رفته و به قول خودش روزنامه‌ای نوشته . در آنجا می‌نویسد : «قریب ده تاریخ از مازندران که به السنه مختلفه نوشته شده بود مرور کرده» از این عبارت معلوم میشود که برای طبرستان تواریخ دیگری علاوه از آن چه ما نوشتیم تألیف شده است و نسخه‌های کمیاب آنها در کتابخانه‌های خصوصی موجود می‌باشد .

(۲) و (۳) دیباچه ترجمه انگلیسی تاریخ این اسفندیار صفحه ۹.

دلفریب بیشتری گردید، و به همین جهت خوش می‌داشتم شب‌های خود را که در تاریخ زندگانی‌موقف مطالعه و درس است صرف مازندران محبوب‌کنم، و در تاریخ و جغرافیای آن مرز و بوم مطالعات مکملی بعمل آورده و از سرگذشت مردم باستان آن‌ا‌ا‌اعانت کاملی فراهم نمایم - لیکن افسوس که در کلیه شهرسازی - یعنی در مرکز و لایه‌ی که سابقاً حکم داران آن حتی در خارج حوزه حکمرانی خود سدارس و کتابخانه‌های عمومی تأسیس می‌کردند (۱) يك باب کتابخانه نبود، یا اقلاً يك دکان کتابفروشی معتبری نبود، و از کتابخانه‌های خصوصی هم که تحقیق شد کتابی راجع به تاریخ مازندران به دست نیامد. حتی تاریخ سوادکوه صنایع الدوله به اسم «التدوین» نیز که در طهران و سایر جاها فراوان است، و نگارنده در سابق آن را يك دوره مطالعه کرده بودم - در ساری یافت نشد، (فقط چند جزوه از تألیفات مرحوم میرزا جعفر به طوری که ذکر رفت به دست آمد) به علماء و اهل فضل هم که مراجعش از گذشته و سرگذشت ولایت و وطن خود اطلاعی نداشتند.

غفلت و بیخبری مردم مازندران را، از تاریخ مرز و بوم نیاکان خود از اینجا می‌توان اندازه گرفت که خوابگاه سرکشان ستم پیشدای را که پانصدسال پیش پدران ایشان از مظالم و کردارهای نازیبای آنها به تنگ آمده و دفع شر ایشان را از خدا می‌خواستند، امروز به اسم «معصوم زاده» زیارتگاه و ستایش می‌کنند و از اسنخو‌انهای پوسیده آنها گشایش کار می‌طلبند! یکی از زیارتگاههای معتبر شهر ساری مقبره امام زاده عبدالله از امرای مرعشی است.

سیدظہیرالدین پسر عموی همان سیدعبدالله در تاریخ خود از فسق، و شرب خمر و علی‌الدوام مست و لایعقل بودن او شرح داده و می‌نویسد: «سید عبدالله، يك نفر عمو زاده خود سید مرتضی نام را بگرفت و به دست خود میل آتشین در چشم او کشید و در دیده خود زهری حیا ندید و عم خود سیدکمال‌الدین را بگرفت و حبس

(۱) مدرسه و کتابخانه شاه‌غازی رستم بن علی بن شهریار در شهرری، رجوع شود به ابن‌اسفندیار صفحه ۳

کرد تا در زندان ببرد، و فرزند او سید زین‌العابدین روزی که سید عبدالله به حمام رفته بود بادو سه نفر بدرون رفت و او را بقتل آورد» (۱).

در اوایل بهار مأموریت ما در ساری خاتمه یافت، و با تأثر و تأسف مناظر دلکش مازندران را وداع گفته و به طهران بازگشتیم، لیکن دل از آن سرزمین سبز و خرم نکنده و باز هر وقت مایل بودم که هر چه از تاریخ طبرستان پیدا کردم مطالعه بنمایم، لذا چند فقره کتاب را، که عبارت باشد از تاریخ ابن‌اسفندیار (خطی) و ترجمه انگلیسی آن، و تاریخ سیدظہیرالدین (چاپ دارن) و التدوین مرحوم صنایع الدوله، از فاضل مورخ دانشمند آقای میرزا عباس‌خان آشتیانی به عاریت گرفته مدتی مشغول مطالعه بودم، و چون در این ضمن پارہی مطالب را در خور بحث و تدقیق می‌دیدم نظریه و نتیجه تحقیقات خود را یادداشت می‌کردم، و اینک خلاصه یادداشت‌های خود را راجع بهر يك از چهار کتاب مذکور در چهار فصل بنظر قاریین گرامی نوبهار می‌رسانم:

۱ - تاریخ ابن‌اسفندیار

۱ - شرح زندگانی ابن‌اسفندیار مدون نیست و نگارنده ترجمه حال او را در کتابی نخوانده ام، و اطلاعات مجملی که از مطالعه تألیف منحصر به فرد او استنباط می‌شود از قرار ذیل است:

پدر او حسن بن اسفندیار یکی از معمرین بوده و بیش از صد سال زندگانی نموده و سیاحت‌هایی در اطراف ایران و ممالک همجوار بعمل آورده است و شخصاً پیرمرد ادیبی بوده و شعر ذیل از اوست:

(۱) سید ظہیرالدین چاپ دارن صفحه ۵۳۰ و صفحه ۳۰۹ چاپ حاضر.

وقت است که از کنج فنا برخیزم گاهست که برگنج بقا بنشینم (۱)

و اما خود مؤلف اسم او حسن و از منتسبین دربار حسام‌الدوله اردشیر بن حسن از اسپهبدان باوند و پسر او ملک شمس‌الملوک مقتول بوده و از ایشان « مواهب و عطیت » یافته است . در سال ۶۵۶ هجری به بغداد کرده و در مراجعت در شهر ری خیر قتل ملک شمس‌الملوک را شنیده و دو ماه در آنجا متوقف گشته و در ضمن کتاب « عقدا لاسحر » یزدادی را از کتابخانه مدرسۀ شاه غازی رستم به دست آورده است . بعد بر حسب دعوت پدرش به آمل مراجعت کرده و پس از مدتی از آنجا عزیمت خوارزم نموده (۲) و در حدود سال ۶۱۳ در آن شهر تألیف خود را پرداخته است از آن تاریخ به بعد دیگر خبری از او نیست و بسیار محتمل است که در قتل عام خوارزم که مدتی بعد از آن تاریخ وقوع یافت به دست عساکر مغول مقتول گردیده است این رباعی از اوست :

ای دل به امید بوک تاکی پویی چون عادت چرخ نیست جز بدخویی؛

حقا که اگر زمانه آن را شاید - کزوی توشکایتی و شکری گویی (۳)

در ذکر گرما به و قصر و میدان سرخاب بن باو مینویسد : « وقتی که ملک سعید اردشیر مرا به مهمی بدان قلعه فرستاد يك يك آثار آن عمارت به من نمودند . » (۴) از این عبارت می توان استنباط نمود که ابن اسفندیار در دستگاه ملک اردشیر و پسر او سمت رسمی داشته و بعید نیست که مسافرت او به بغداد برای انجام مهم ملکی بوده است و توقف او در ری بعد از شنیدن قتل ملک شمس‌الملوک و مهاجرت اجباری او از آمل به خوارزم ممکنست این استنباط را تأیید نماید .

۲ - نسخه‌های خطی تاریخ ابن اسفندیار در کتابخانه‌های عمومی اروپا عبارتست

(۱) و (۲) ابن اسفندیار صفحه ۱ تا ۶

(۳) ابن اسفندیار خطی صفحه ۵

(۴) ابن اسفندیار خطی صفحه ۱۰۲

از چهار نسخه در لندن ، و دو نسخه در پتروگراد ، و يك نسخه در پاریس (۱) . پروفیسور براون در ضمن ترجمۀ کتاب چهار نسخه لندن را با یکدیگر مقابله کرده و از دو نسخه پتروگراد یکی در زمان مسیو (دارن) استنساخ شده است و مشارالیه آنرا با چهار نسخه لندن مقابله و نسخه بدلها را قید کرده است .

از مقابله ترجمۀ پروفیسور براون با نسخه خطی که ما داریم واضح و ثابت می شود که این پنج نسخه بلکه سه نسخه دیگر پتروگراد و پاریس نیز از روی همدیگر یا اقلاً همه آنها از يك نسخه معینی استنساخ شده است و تفاوت جزئی در املاء پاره‌ی الفاظ باهم دارند . لیکن هیچیک از این نسخه ها صحیح و خالی از نقص و خلط نیست و گذشته از دستبرد و تحریف و تصحیف ناسخین که در عبارت و الفاظ به خصوص در اعلام و ارقام به عمل آمده است نواقص و اغلاط مهمتر دیگر از سقط و خلط روی داده است . باید از بدبختی کتاب ابن اسفندیار شمرد که با آن همه اهمیتی که در عالم خود دارد و محل مراجعۀ مؤلفین بزرگ از شرقی و غربی است و چند نفر از مستشرقین معروف اروپا از قبیل « مستر ریو » و « پروفیسور دارمستر » و « مسیودارن » و « پروفیسور براون » و غیر ایشان به مطالعه آن پرداخته اند تاکنون کسی اقدام به تصحیح و تهذیب آن از روی مأخذ و مظان مطالب ننموده است .

نسخه‌ی را که ما داریم مرحوم رضا قلیخان لله باشی مؤلف مجمع‌الفصحاء از اول تا آخر مطالعه نموده و در حواشی بعضی صفحه‌ها معنی و تفسیر پاره‌ی کلمات را با خط خود قید کرده لیکن به تصحیح عبارات مغشوشه و الفاظ محرفه به هیچ وجه نپرداخته و بلکه در دو سه جا تصرفات مضحکی نموده که بدتر از تحریفات ناسخین است از جمله در يك جا مؤلف به مناسبتی اسم « قثم بن عباس » را برده و می نویسد : « قثم همشیره (۲) حسین بن علی بود » بدیهی است که « همشیره » با هاء غیر ملفوظ در

(۱) دیباچۀ ترجمۀ انگلیسی ابن اسفندیار صفحه ۱۵

(۲) نسخه خطی ابن اسفندیار تاریخ استنساخ آن ۱۲۷۵

آخر غلط و از تصرفات کاتب و «همشیر» بدون هاء صحیح است و مقصود معنای لغوی اصلی آن کلمه می باشد یعنی « برادر رضاعی » زیرا قثم برادر رضاعی حسین بن علی بود ، مرحوم رضا قلیخان ملتفت این نکته نشده و «همشیره» را به معنای مستعمل معروف یعنی خواهر گرفته و برای تصحیح عبارت با مرکب قرمز و با خط خود لفظ « زاده » بر آن افزوده و جمله را اینطور کرده است : « قثم که همشیره زاده حسین بن علی بود . » (۱) حال باید از او پرسید که چطور توانسته است به خاطر تصحیح معنای عبارتی ، خواهر حسین بن علی را زن عباس که عموی پدر و از محارمش بود قرار بدهد و سند تاریخی او کدام است ؟!

۳- در چند جا در ضمن مطالعه رشته مطلب يك دفعه تغییر یافته و زمینه صحبت بدون فاصله و علامت فاصله عوض می شود و پس از دقت و اعاده مطالعه واضح می گردد که نسخه ناقص است و چند سطر یا يك صفحه - و در یکی دو جا چند صفحه - از وسط افتاده است معلوم می شود نسخه اصلی که مرجع این چند نسخه می باشد صفحاتش غیر مرتب و ناقص بوده است و کاتبین در موقع استنساخ ملتفت نگردیده و دو مطلب غیر ملتزمه را به همدیگر وصل داده اند ، برای اثبات و توضیح ، یکی از آن موارد را ذیلاً یاد داشت می نمایم :

در شرح حکمرانی اسپهبد حسام الدوله شهریار و پسر او نجم الدوله قارن و فرستادن سلطان محمد بن ملک شاه پسر کورک خود احمد نام را به اتابیکی سنقر کوچک بولایت ری و طبرستان و توابع آنها ذکر کرده و می نویسد : « سنقر کسی را پیش علاء الدوله (۲) فرستاد که اگر تو پیش پسر سلطان آیی کار تو راست شود و آمل و طبرستان به تو سپارم و علاء الدوله علی را به آمل فرستاد بزرگان آمل به استقبال آمدند و امیر حسان بهاء الدوله والی آمل بود که خدمت اسپهبد علاء الدوله بر میان

(۱) این اشتباه در نسخه چاپی آقای اقبال تصحیح نشده است «یحیی ذکاء»

(۲) علاء الدوله علی پسر اسپهبد حسام الدوله بود لیکن به واسطه رنجش و کدورتی

که با برادر خود نجم الدوله داشت دور از طبرستان می زیست .

بست و آنجا که معروف است به «جـاوه کوشك» به آمل ملك سعید قصری ساخته بود فرود آمده و لشکر گاه ساخت ... چون این خبر به حسام الدوله رسید لشکر شهریار - کوه برگرفت و بدلاک آبدان آمد « (۱) ، اینجا رشته کلام از تسلسل و تناسب افتاده و مطالبی که بعد از این بدون فاصله ذکر می شود راجع بموضوع و زمان دیگر است و با مقایسه کتاب سید ظهیر الدین معلوم میشود که قریب ده صفحه مطلب از بین افتاده است (۲) . نظیر این سقط و نقص مهم در دو جای دیگر نیز اتفاق افتاده است : یکی در شرح حکمرانی « دارمهر بن فرخان و ذکر کشته شدن ابو مسلم خراسانی و وزارت ابویوب » (۳) و دیگری در شرح حکمرانی اسپهبد « اردشیر بن حسن » و ذکر مخالفت استندار کیکاوس با او و اشعارهزل آمیزی که در آن باب گفته شده (۴) .

عجب است که پرفسور براون ملتفت هیچیک از این نقص و سقط ها که با اندک دقتی واضح است نشده و در ترجمه و نقل سطور به همان طوری که هست بدون اشاره و توجه مداومت ورزیده است (۵) .

۴- در يك جای کتاب ، در آنجا که در ذیل عنوان « ذکر آل و شمشگیر بن زیار ملوک گیلان » به بیان فضل و ادب قابوس بن و شمشگیر می پردازد اشتباه و غلط عجیبی از کاتبین نسخ روی داده که منشأ اشتباه عقیده یکی از مؤلفین بزرگ اروپا گردیده است .

بیان این تفصیل آنکه ابن اسفندیار کلام بزادای را در وصف فصاحت و علو رسائل قابوس ، از مقدمه کتاب « کمال البلاغه » به ترتیب ذیل نقل می کند :

« سخن بزادای : و انا اقول بلسان منطلق ان احدا لم یسمع کلاماً مؤلفاً بلغة العربیه

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۲۲۳

(۲) مراجعه شود به سید ظهیر الدین چاپ دارن از صفحه ۲۱۶ تا صفحه ۲۲۹

(۳) ابن اسفندیار خطی صفحه ۱۱۶

(۴) ابن اسفندیار خطی صفحه ۲۳۲

(۵) مراجعه شود به ترجمه انگلیسی ابن اسفندیار صفحه ۱۱۳ و ۲۴۵ و ۲۵۳

مثل رسائل قابوس فی الفصاحة والوجازة و خدمتی هذا (۱) طالعة الی جنبابه الرفیع ...» (۱)

قسمت اول این عبارت تالفظ (الوجازة) کلام یزدادی است و تتمه آن در سه صفحه بعد ذکر شده ، و اما از لفظ (و خدمتی) تا آخر عبارت عربی که یک صفحه بیشتر است ربط به یزدادی نداشته و مقطع از رساله ابواسحق صائبی معروف است که در جواب به رساله قابوس نوشته (۲) و اول آن در دو صفحه بعد ذکر شده است .

اساس و مبدأ این غلط عجیب اینست که کاتب یکی از نسخه ها که مرجع سایر نسخه ها است در ترتیب صفحاتها و نقل آنها سهو و اشتباه نموده و مقدم و مؤخر استنساخ کرده است .

چنانچه این غلط و اشتباه منحصر به یک نسخه بود در خور توجه و اعتنا نبودی ، لیکن با مراجعه به ترجمه پرفسور براون (۳) معلوم می شود که تمام نسخه های موجوده ، با چهار نسخه لندن نیز این غلط را دارد .

و اما اشتباه عقیده یکی از مؤلفین اروپا که گفتیم ، «مستر ریو» مؤلف (فهرست نسخه های فارسی خطی موزه بریتانی) در ذیل عنوان تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار راجع به زمان حیات یزدادی اظهار عقیده نموده می نویسد: «از جای دیگر همان کتاب (یعنی کتاب ابن اسفندیار) صفحه ۸۱ می فهمیم که او (یعنی یزدادی) در دستگاه قابوس و شمشگیر می زیست و آثار او را از نظم و نثر جمع آوری کرده و «قرائن شمس المعالی و کمال البلاغه نام نهاده است» (۴) در صفحه بعد هم می نویسد که صفحه ۸۱ نسخه او راجع به شرح حال

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۹۵

(۲) هر دو از رساله قابوس و جواب ابواسحق در نسخه موجوده (کمال البلاغه) نقل شده است.

(۳) ترجمه ابن اسفندیار صفحه ۹۳ (۴) فهرست نسخه های خطی فارسی موزه بریتانی

تألیف مستر ریو صفحه ۱۰۰ حاشیه

قابوس است .

در محل صفحه ۸۱ کتاب ابن اسفندیار هر گز عبارتی موجود نیست که به معاصر بودن یزدادی باشمس المعالی یازیستن او در دستگاه امیر مشارالیه دلالت داشته باشد (۱). فقط مؤلف مذکور می نویسد : و امام ابوالحسن یزدادی جمعی ساخته است از الفاظ او ، و آنرا قراین شمس المعالی و کمال البلاغه نام نهاده ...» (۲) .

از این عبارت هیچگونه ادعای «مستر ریو» استنباط نمیشود تنها چیزی که منشأ این ادعا می تواند شد آنست که مستر ریو عبارات و خطابات ابواسحق را که از سهو کاتبین قاتی عبارت یزدادی شده است منسوب به یزدادی تصور کرده و از عبارات تجلیل و تفضیح او استنباط نموده است که او یکی از حواشی و درباریان قابوس بوده است .

۵- در شرح حال «گاوباره» پس از ذکر استقرار تسلطوی می نویسد: «و این در سال سی و پنج از تاریخ عجم بود که به نون نهاده بودند» (۳). در باره این تاریخ عجم می گوید به نون نهاده بودند دو احتمال می توان داد : یکی تاریخ یزدگردی معروف که از ابتدای جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و مطابق سال یازدهم تاریخ هجری است . و دیگری تاریخ مخصوصی که اسپهبدان مازندران وضع کرده بودند و مبدأ آن از وفات یزدگرد و استقلال مازندران مطابق سال سی و یکم هجری است . و این تاریخ را بعضی از مؤلفین اروپا تاریخ طبری می نامند (۴) .

پس سال سی و پنجم تاریخ عجم که ابن اسفندیار آنرا ابتدای استقرار تسلط «گاوباره» در مازندران قید می کند مطابق یکی از سنتین ۴۵ و ۶۵ هجری می شود ، مدت حکمرانی گاوباره هم به گفته ابن اسفندیار پانزده سال است و وفات او در یکی از سنتین ۶۰

(۱) و (۲) ما ، در سابق بیان کردیم که یزدادی با قابوس قریب العصر بوده لیکن برای این ادعا قراین دیگر داشتیم .

(۳) ابن اسفندیار خطی صفحه ۱۰۶

(۴) تاریخ روابط روس و ایران تألیف آقای جمال زاده صفحه ۳۵

و ۸۵ هجری واقع می‌شود .

پس از گاو باره پسرش «دابویه» به جای او به تخت حکمرانی نشست. ابن اسفندیار مدت حکمرانی او را معین نکرده و سید ظهیرالدین آن را شانزده سال می‌نویسد (۱). لیکن اگرما کمترین مدت محتمله یعنی فقط یک سال هم بگیریم باز بهر تقدیر و فرض ابتدای جلوس فرخان پسر دابویه متأخر تر از سال شصت و یک هجری بوده است یعنی در زمانی که معاویه بن ابی سفیان حیات نداشته است. لیکن ابن اسفندیار در ذکر حکمرانی فرخان پس از شرحی راجع به مصقله بن هبیره الشیبانی با امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب و فرار او می‌نویسد:

«او وقتی دیگر به طبرستان رسید، پیش معاویه نوشت و دعوی کرد که به چهار هزار مرد طبرستان را مستخلص کنم لشکر بگیرم و مدت دو سال با فرخان کوشید تا عاقبت به طریق کجور به راه کندسان او را کشتند» (۲).

برای رفع این تناقض صریح یکی از چهار احتمال زیر را می‌توان اختیار کرد :

(۱) لشکر کشی مصقله به مازندران در عهد معاویه نبوده است .

(۲) این قضیه در عهد حکمرانی فرخان دابویه نبوده .

(۳) زمان و مدتی که ابن اسفندیار برای حکمرانی گاو باره و اخلاف او معین می‌کند از روی اشتباه و بی مأخذ است .

(۴) اساساً لشکر کشی مصقله به مازندران صحت ندارد .

لیکن وجود داشتن مصقله بن هبیره در عهد معاویه تا اندازه‌ی مسلم و مقرون به قراین صحت و اعتبار است ، و اختیار و ترجیح سدا احتمال دیگر را موکول به نظر و تبعات تاریخی قاریین می‌نمایم لیکن نباید غفلت نمود که در هر صورت اعتراض به ابن اسفندیار

(۱) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۳۱۹

(۲) ابن اسفندیار صفحه ۱۵۸

وارد است و از درجه اعتبار مطالب او می‌کاهد و کلیتاً مؤلف مشارالیه در تطبیق پارهای حوادث به یکدیگر و تعیین تاریخ و زمان آنها اغلب دچار سهو و اشتباه شده است و در این باب تنها به قول او می‌توان اعتماد نمود .

۶- در شرح حال شهر یار بن شیروین بن باوندی می‌نویسند: «شهر یار مدت دراز بماند، تا در عهد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر - که هم عهد سلطان یمین الدوله محمود بود ، بماند» (۱) و متعاقب همین عبارت داستان رفتن فردوسی را پیش اسپهبد شهر یار از چهار مقاله عروسی نقل کرده و تفسیح می‌نماید که فردوسی شاهنامه پیش شهر یار شیروین برد (۲) لیکن دو صفحه بعد که شهر یار بن دار بن رستم بن شهر یار، یعنی نواده شهر یار مذکور در فوق را اسم میبرد تصریح می‌کند که معاصر قابوس بود ، بعلاوه تمام وقایع و اعمالی را که در پیش به شهر یار بن شیروین منسوب ساخته بود، از قبیل هیجده سال در خراسان در معیت قابوس بودن ، و فرستادن قابوس او را به ناحیه ، و محاربه او با نصر بن حسن فیروزان و مخالفت او با شمس المعالی و غیر آن اینجاست که راه شهر یار بن دارا نسبت می‌دهد (۳) . و این قبیل تناقض و اضطراب در کتاب ابن اسفندیار منحصر به یکی دو مورد نیست .

۷- چنانکه گفتیم ابن اسفندیار تاریخ خود را حدود سال ۶۱۳ تمام کرده است، لیکن در تمام نسخدهای خطی که اکنون در دست هست دامنه وقایع بالا نقطاع تا حدود

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۲۱۴

(۲) این مسئله محل بحث و نظر است که سپهبد شهر یاری که فردوسی شاهنامه را پیش او برده کدام شهر یار بود. عروسی سمرقندی که راوی حکایت است فقط «سپهبد شهر یار» نوشته و اسم پدر او را معین نکرده است. قاضی نورالله در مجالس المؤمنین او را شهر یار دارا قید می‌کند و بعضی از نویسندگان معاصر او را شهر یار بن شیروین دانسته‌اند .

(۳) ابن اسفندیار خطی صفحه ۲۱۸

سال ۷۶۵ امتداد می‌یابد، یعنی تقریباً حوادث يك صد و پنجاه سال پس از تاریخ تألیف کتاب در آخر آن ذکر می‌شود.

بدیهی است مؤلف مشارالیه که در مقدمه کتاب خود را مصداق «سنی الکبر» قرار داده و از رسیدن ایام پیری شکایت می‌نماید تا آن زمان نزیسته است و دیگری در کتاب او تصرفات کرده و وقایع آن یک صد و پنجاه سال را بر مطالب آن کتاب افزوده است. مسیو دارن در مقدمه آلمانی سید ظهیرالدین (۱) و مسیو ریو در (فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه بریتانی) (۲) و پرفسور براون در ترجمه ابن اسفندیار (۳) همان نکته را متعرض شده‌اند؛ ولی هیچیک از ایشان شخص واسم این لاحقیه نویسنده را پیدا نکرده‌اند. لیکن ما دلایل قطعی در دست داریم که آن لاحقیه از مولانا اولیاء الله آملی است؛ و اینک یکی از دلایل ما:

در کتاب ابن اسفندیار در شرح حال حسام الدوله اردشیر بن کینخوار، یعنی در آن قسمتی که قطعاً از خود مؤلف نبوده و الحاق است می‌نویسد:

«و این خانه که در قراگلانه بود و در لب جوی هر هز ملک اردشیر ساخته بود. وقتی در آنجا تفرج می‌کردم در آن تصویرات جدار که کپنه شده بود به خط طومار در قصیده مطول از قصیده‌های سراج الدین قمری نوشته بود ملمع، مطلع آن قصیده این بود:

وصل العبد الی مقدم کسری الثانی

ملک العادل ذی العزة والبرهان

با سط الجود علی الکاشح و الخـلان

صادق الوعد؛ فلا یخلف کالـخوان

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۶

(۲) « صفحه ۲۵۲

(۳) « صفحه ۲۵۸

اردشیر آن شه پردل که گه بخشش و جنگ

نگذارد اثر از هستی در یسا و نهنسنگ

آنکه بهرام فلک روی سوی گور نهد

چون وی از کیش بر آرد بگه جنگ خدنگ (۱)

سید ظهیرالدین نیز در شرح حال نماور بن بیستون از استندارهای رستم‌دار اسم اردشیر بن کینخوار را برده و می‌نویسد: «و این عمارت را که در خراطه کلاته، الی یومنا هذا، مقر سلاطین است بر لب هر هز؛ ملک اردشیر ساخته است. و مولانا اولیاء الله نوشته که وقتی در آنجا تفرج می‌کردم در آن دیوار کپنه قصیده مطولی که از گفته سراج الدین قمری است. نوشته دیدم که مطلعش این است...» (۲) و تا آخر آنچه از کتاب ابن اسفندیار نقل کردیم می‌نویسد:

از تطبیق این دو نوشته حتمی است که لاحقیه کتاب ابن اسفندیار از مولانا اولیاء الله است بعلاوه تمام مطالب در عبارات و مضامین مطابق است با آنچه سید ظهیر الدین در تألیف خود از کتاب مولانا اولیاء الله نقل می‌کند و ما شرح دیگری را راجع به همان موضوع در جای دیگر خواهیم نوشت.

۸ - یکی از محتویات پر قیمت کتاب ابن اسفندیار اشعاری است که نویسنده مشارالیه از شعرای مازندران که به زبان طبری گفته‌اند نقل می‌کند. این قصاید و غزلیات به هر اندازه که اندک است یادگارهای گرانبهایی است که هر قدر ادبیات ایران توسعه و ترقی پیدا بکنند به ارزش آنها خواهد افزود.

اشخاصی که به جز خیابانهای پر جنجال تهران و دیگر شهرها جایی رانده‌اند تصور می‌نمایند که ادبیات و آثار نفیسه زوق ایرانی تنها نثر و نظمهایی است که در فارسی کتابی یا فارسی فصیح گفته یا نوشته شده و آثار ادبی موجود در لجه‌های

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۲۲۷

(۲) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۸۲

مختلفه و ولایتی - که به عقیده نگارنده در آئینه نزدیک در بازار ادبیات رواج مخصوصی خواهد داشت - شایان توجه نیست .

اگر معنای شعر اظهار احساسات و بیان تأثرات قلبی است ، شاعر روستایی که تخلص ندارد ، و شعر گفتن را وسیله ارتزاق یا از مزایای خود قرار نداده و محسنات بر تکلف بدیع را بلد نیست و تألمات و تأثرات یا وجد و فرح خود را با الفاظ ساده و در زبان مادری خود بیان می کند - گفته های او بیشتر دارای روح و معنای شعراست ، و دهقان بچه ساده و صاف که دختری از هم ولایتی هایش دل او را ربوده است ، و در اعماق جنگل و بالای کوه ها پی گله را گرفته و از درد عشق می نالد و در زبان خود شعر می گوید بهترین شعر است .

به هر اندازه که هوای صحرا و بیابان صاف تر ، و عواطف و احساسات - مردم دهاتی بی آرایش تر است اشعار ولایتی نیز به همان اندازه بر اشعار شهری تفوق دارد .

من در تمام عمر خود یاد ندارم که از استماع غزل شاعر معروفی متأثر گردیده و از حال طبیعی خارج شده باشم . لیکن خوب یاد دارم که اشعار ترکی که در ویرانی ارومیه و در بدری مردم بدبخت آنجا گفته اند و گداهای تبریز آنها را دم خانه ها میخوانند مرا چند بار مجبور بگریستن و اشک ریختن کرده است . باز خوب یاد دارم روزی را که در ساری در مجلسی بودیم پسری که در باغ مجاور علف می چید با صدای بلند اشعار عاشقانه بی را در زبان مازندرانی می خواند ، مضامین آن اشعار مرا چنان به هیجان آورد که خودداری نتوانستم و ناچار از مجلس بیرون شدم و دیوانه وار در باغچه گردش می کردم .

فارسی کتابی زبان رسمی مملکت ما است ، لیکن بیش از یک ثلث از مردم ایران آنرا نمی دانند آیا در میان آن دو ثلث دیگر صاحب ذوق شاعری یافت نمی شود ؟ آیا مضامین عالی که از ذهن صاف و بی آرایش آنها تراوش می کند ارزشی

ندارد ؟ آیا اشعار و آثار نفیسه که در لهجه های ولایتی از کردی و مازندرانی و گیلکی و لری و غیر آنها در هر دوره با نهایت فراوانی موجود بوده است در خور توجه نیست ؟ !

مؤلفین ایران که در هر دوره و عهد به جمع اشعار و آثار ادبی شعرا و ادبا پرداخته اند متأسفانه تنازل نکرده اند که در تألیفات خود جایی هم برای این اندوخته های گرانبها بازکنند بدین جهت قسمت کلی آنها از بین رفته و فقط نمونه هایی از آنها در پاره ای تألیفات دیده می شود و این بی اعتنایی خسارت بزرگی را متوجه عمالم ادبیات ایران نموده است .

نگارنده از پارسال به این طرف که به مازندران مسافرتی کرده و علاقه علمی بدان سرزمین خرم و سبز پیدا نموده ام به جمع آوری اشعار و آثار ادبی زبان طبری که تا اندازه ای که ما می دانیم وسیعترین لهجه های ولایتی است و گذشته از شعر و نظم که در هر دوره بی نهایت فراوان داشته است ، تألیفات مهمی در آن زبان پرداخته شده (۱) مشغول و متوجه هستم و از این نظر است که اشعار طبری کتاب ابن اسفندیار را یکی از محتویات پر قیمت آن می شمارم .

لیکن متأسفانه این اشعار که در مواضع مختلفه آن کتاب نقل شده است هر چه بیشتر دستخوش تصحیف و تصرفات کاتبین گردیده ، بعلاوه چون زبان طبری آن عهدها با لغت طبری حالیه تفاوت بسیاری دارد بدین جهت فهمیدن کامل مضامین آن اشعار و تصحیح اغلاط آنها خالی از صعوبت نیست . ما در اینجا چند فقره از آنها را با مقدمه مطلب و نسخه بدل های آنها نقل کرده و از قارئین فاضل نوبهار از آنها بی که در زبان طبری تتبع و اطلاع عمیق دارند تقاضا می نمایم که چنانچه معانی این

(۱) از جمله کتاب مرزبان نامۀ معروف که به فارسی فصیح نقل شده و اصل آن در

زبان طبری مفقود است . ابن اسفندیار می نویسد که مؤلف او مرزبان بن رستم را « به نظام طبری دیوانی است که نیکی نامه می گویند دستور نظم طبرستان است » .

ابیات را کاملاً فهمیده و توانستند اغلاط آنها را تصریح بکنند از مساعدت مضایقه نفرمایند :

۱ - یکی از شعرای طبرستان در عهد دیالمه «دیواروز» و «مستد مرد» لقب داشته است و ابن اسفندیار سبب لقب اولی (دیواروز) را این طور بیان می‌کند: «از طبرستان به بغداد شد تا به خدمت شهنشاه عضدالدوله رشد .. ، روزی که عضدالدوله به نشاط شراب در بعضی حدایق خلوت ساخته بود رفت و بر حصار باغ دوید آهسته از آن جانب به زیر افتاد .

قواد و سرهنگان بر او تاختند و سیلی زدن گرفتند . آواز او به سمع عضدالدوله رسید طلب داشت و احوال پرسید شاعر تقبیل بیافت و قصیده‌یی که انشاء کرده بود بر خواند عضدالدوله از قوت سخن و طراوت معانی آن شگفت ماند، و گفت دروغ می‌گویی از مثل تو این سخن عجب است . او به جانب نظر افکند، تا چنانچه عادت است بدیده بفرماید ، قضا را کنیزك مطر به بی نشسته بود جامه‌یی ابریشمی کبود پوشیده ، آستین بروی بازو گرفتند ، شاعر را گفت : اگر قصیده منحول نیست صفت کنیزك بگو، بدیده می‌گوید :

طبری (۱)

کوو سدره نیله (۱) بد او این (۲)
دادیم (۳) کتی ویم (۴) ای مردمون (۵) و شاین
خیری (۶) پنهنون (۷) گرد (۸) و نرکس نماین
ای خیری خوی دادستی وراین (۹)

(۱) برای معنی و مفهوم اشعار طبری به «واژه نامه طبری» - که به تصحیح و تعلیق و مقدمه استاد دکتر صادق کیا چاپ شده است و نیز دوره‌های ایران کوده رجوع فرمایند (م.ح. تسبیحی) .

کولی (۱۰) خوره شی باین (۱۱) بومداین
ای دریا ونیمی ونیمومه (۱۲) آبن . « (۱)
نسخه بدل :

(۱) تیله (۲) آبن (۳) وادیم (۴) دیم (۵) مزدمون
(۶) خبری (۷) پنهنون - به نهون (۸) کرد
(۹) در این (۱۰) کوی (۱۱) باین (۱۲) ونیمومه .
۲ - در شرح حال شاه غازی رستم بن شهریار می نویسد :

« شنیدم که کیکاوس استندار چون خواست که بر او عصیان کند با قاضی ولایت خویش مشورت کرد او را بر آن دلیری رخصت داد تا شاه غازی به « رویان » شد و کران تا کران ولایت را آتش در زده ویران کسرد خورشید بن ابوالقاسم مامطیری می گوید :

طبری

تدبیر (۱) کرده کاری کی کوشك بسوجن (۲)
او که (۳) شیئی کوشك (۴) بر بدو (۵) تابلوجن
نون کشور برین سوجن کهون اروجن (۶)
تدبر (۷) کرده (۸) گاری دیرهار (۹) موجن « (۲)
نسخه بدل : (۱) لاسو تدبیر (۲) بوجن (۳) انی کی (۴) «کوشك» نیست (۵)
بر بدو بدو (۶) اوروجن (۷) تدبیر (۸) «کرده» نیست (۹) مار .
۳ - پس از ذکر فتح قلعه های تون وقاین از قلاع علاحده به دست هلاکوخان و دستگیری و کشته شدن رکن الدین خورشاه ، می گوید : « پس هلاکو متوجه بغداد گشت آن قصه درازاست غرض آنکه گردکوه را فرمان شد که از اطراف ممالک ملوک

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۹۲

(۲) ابن اسفندیار خطی صفحه ۷۳

و حکام ، به فرمان قآن نوبت به نوبت به محاصره مشغول باشند و دو سال و سه سال آنجا می بودند تا از حضرت قآن فرمان رسید که ملوک مازندران و استندار هریک به محاصره قلعه گرد کوه روند . ملک مازندران شمس الملوک به محمد بن اردشیر به اتفاق (استندار شهر آکیم بن نماور) به محاصره رفتند .

و یکی از دختران استندار به مصاهرت شمس الملوک محمد نامزد شده بود ایشان تا بودند بموافقت سلوک می کردند . چون به فرمان قآن به محاصره گرد کوه رفتند قضا را فصل ربیع بود و در رویان شاعری طبری زبان بود که **قطب رویانی** خواندندی ، در رویان قصیده ترجیع بند بزبان طبری انشاد کرد ، و در آنجا صفت بهار و شکارگاه رویان که میان او و استندار معهود بود یاد کرد به حیثیتی که مزیدی بر آن نگنجد و چون این قصیده غرا بود چند بیت آورده شد :

بیت

داوا وره (۱) ورشی (۲) چل شم ای شیم
وای کرد بناز (۳) و شکت و هاد (۴) بجیردیم (۵)
کنی گرم (۶) و ادکت (۷) شرماو کالیم (۸)
روباری او هارش بای (۹) ورف (۱۰) لیم
میدشی (۱۱) شنی ای سنبله خوری بیم
اکپو سنبل (۱۲) و ربکرد (۱۳) زیله رازیم (۱۴)
نرکیس دهیت (۱۵) جام زرد رویو (۱۶) پات سیم
دبیری (۱۷) بیازریر بسیم (۱۸) رزی میم
و نوشه بناز (۱۹) هو (۲۰) کرد سرو درومه (۲۱)
جادر بکپو کرد بکلون کرد جومه (۲۲) « (۱)

نسخه بدل :

(۱) داواده - داوا دره (۲) و رشتی (۳) بناز - نیاز (۴) بهاد (۵) بجیردیم - هجیردیم - هجیرویم (۶) کرمه (۷) دادکت (۸) کالیم (۹) ب ای (۱۰) و رفالیم (۱۱) میدشی (۱۲) سنبل (۱۳) در بکرد (۱۴) زاریم (۱۵) دست - دیست (۱۶) در بود پات (۱۷) ربیری (۱۸) نیاز زر سرسیم (۱۹) نیاز (۲۰) و هو (۲۱) سروا - دروامه - سردر دمه (۲۲) چومه - کرچومه .

در بعضی نسخه ها ابیات ذیل علاوه شده :

ایلك وویلک ها و شکت ای سکیلم

سناور بیا ای زکه نیارم

ویهی حال و شکوت جون و شکوی هتکم

رو سوی و شکوت بو جون سنیوده دم

فونیم وندی هازه سر بوشه رم

شیم هازن آسار بدوله جم

کیلونه واینی دم دجاینی خور

هایت و هشت سون دشت و کو و مسیر (۱)

در نسخه دیگر هم اشعار ذیل علاوه شده :

شکار کاهیکم خورم بورو باوی

ویری وند کاهمکم خوش بو کلاری

جشته خووشکاری سگ شکار سالاری

... ی هیکم بری یوزه بیاشکاری

کوهیکم جری ترلورا ولاری

آینه لیلای هیکم خوش بوسلاری

شہ کین خشت هولار زتن هوزماین

بینن انکشت هوکیل درکیب جاین (۱)

سید ظہیرالدین می گوید: آن قلعه در دامغان است در دیہی کہ بہ منصور

آباد اشتہار دارد، بعد می نویسد: «آن قصیدہ در مازندران شہرت تمام دارد و (۲) مطلعش اینست:

تاوردہ وشى چل شیم ای شیم واپی کرد نیاز کہ وشکت و ہار ہجرہ دیم

معنی این بیت اینست کہ «از حوت آفتاب بحمل رفت بازگرد کہ بہار شکفتہ

است». زیرا کہ «ورہ» بعبارت «برہ» است و برہ مراد از حمل است، «چل شیم» یعنی

شمع چرخ و مراد از آن آفتاب است و «شیم» بہ لفظ طبری ماہی را گویند و ماہی

«حوت» است و مقطعی اینست:

ہاییر کردکوه بریونیرنگ یا بہل انداج کہ نیہ آن یکی سنگ (۳)

۲ - ترجمہ انگلیسی ابن اسفندیار

مراتب فضل و دانش پروفیسور براون، و اطلاعات وسیعہ او در علوم شرقی بہ خصوص در تاریخ و ادبیات ایران، و خدمات بزرگی کہ بہ عالم مطبوعات ایران نمودہ و تالیفات گرانہایی کہ برداختہ و کتابہایی کہ تہذیب و نشر کردہ محتاج بمعرفی و شرح

(۱) ترجمہ انگلیسی ابن اسفندیار صفحہ ۲۶

(۲) از تاریخ نظام این اشعار تا عہد تألیف کتاب سید ظہیرالدین قریب دوستوسی

سال فاصلہ دارد باز در آن زمان مشہور بودہ است. لیکن در این زمان گمان نمی کنم کسی در مازندران این اشعار را حفظ داشتہ باشد.

(۳) در نسخہ دیگر این شعر از قرار ذیل است:

ہاگیر کردکوه دزبریونیرنگ - یا بہل انداج کہ نیمہ آن یکی سنگ

نیست. شاید در میان قارئین نو بہار بسیار کسانی ہستند کہ بہ واسطہ ملاقات و معاشرت شخصی، و یا بہ جہت کثرت انس و مراجعہ بہ کتابہا و تالیفات مستشرق مشارالیہ اورا بہتر از ما می شناسند، لیکن ہر قدر شخص پروفیسور براون در خور تجلیل و بہ ہر اندازہ خدمات او شایستہ تقدیر باشد، و بلکہ اگر در تعظیم و ستایش او بہ افراط و اطراء نیز قایل بشویم - ہیچ یک از اینہا مسامحہ و بی احتیاطی را کہ مشارالیہ در ترجمہ کتاب ابن اسفندیار و نقل آن بہ انگلیسی مرتکب شدہ جبران و اغلاط و اشتباہات کثیرہ اورا اصلاح نخواہد کرد.

نگارندہ نیز بہ نوبہ خود بہ فضل و وسعت اطلاعات پروفیسور براون اعتماد کلی داشتہ و بدین واسطہ بہ اغلاط و اشتباہاتی کہ در ضمن مطالعہ کتاب او برخوردیم بدو باور نمودہ و ذہن و فہم خود را تخطئہ می کردم لیکن پس از تکرار مطالعہ ودقت و مراجعہ بہ اصل فارسی مجبور می شدم کہ خود را از این اشتباہ در آورم.

پروفیسور براون بہ واسطہ دسترسی کہ بہ کتابخانہای عمومی و جامع اروپا دارد می توانست اغلاط و نواقص کتاب ابن اسفندیار را مثل لباب الالباب عوفی و چہار مقالہ عروضی و نقطۃ الکاف حاجی میرزا جانی وغیر آنہا - با مراجعہ بہ مظان و مأخذ مطالب تصحیح و تکمیل نمودہ و یک کتاب قابل اعتمادی بہ محافل علمی ایران تقدیم نماید لیکن متأسفانہ مستشرق مشارالیہ نہ تنہا کتاب مذکور را تہذیب و تکمیل نمودہ بلکہ در ضمن ترجمہ و نقل بہ انگلیسی یک رشتہ اشتباہات و خبط های دیگری در متن مطالب و یک سلسلہ تصحیفات تازہ بی در ضبط اعلام بہ آن علاوہ کردہ است.

ما بہ واسطہ علاقہ مخصوصی کہ بہ طبرستان و تاریخ آن پیدا کردہ ایم اغلاط و تصحیفات و اشتباہات کتاب مستر براون را در جزوہ بی جمع آوری کردہ ایم و در صدر ہستیم کہ برای پروفیسور محترم ارسال داریم (۱). لیکن در اینجا باید آنہارا (۱) این جزوہ را شادروان کسروی بہ آقای قزوینی دادہ بود کہ برای پروفیسور براون بفرستد ولی سپس دانستہ شد کہ ایشان آن را نفرستادہ، و پروفیسور تا پایان زندگانی از این اشتباہات خود آگاہ نگردیدہ است. «یحیی ذکا»

به سه قسم تقسیم نموده و برای اینکه قارئین نوبهار مارا به بیپهوده گویی متهم نشمایند، برای هر قسمتی چند مثال و نمونه ذکر می نمایم :

قسم اول - اشتباهاتی است که در فهمیدن عبارت فارسی کتاب برای مترجم روی داده و مطلب را بطور ناصحیح ترجمه و نقل نموده است . ما از این قسم زیاده از بیست و پنج فقره یادداشت کرده ایم و ذیلاً سه فقره از آنها را ذکر می نمایم :

(۱) ابن اسفندیار در بیان احوال مازیار بن قارن می نویسد : « علی بن زین را خلیفه بعد از او به دیوان انشای خویش بنشاند معانی نوشته بی که می نوشت کمتر از آن آمد که به عهد مازیار برای او می نوشتند (۱) از او پرسیدند چرا چنانست ؟ گفت : آن معانی او به لغت خویش می نوشت و من به تازی کردم » (۲) و سابقه مطالب این است که علی بن زین الکاتب که مؤلف کتاب « فردوس الحکمة » کاتب مازیار بن قارن بود و ابن اسفندیار ترجمه حال او را بدطور اجمال در جای دیگری ذکر نموده است ، خلیفه بغداد (معتمد بالله) بعد از کشتن مازیار علی را در سلاک کاتبان خود قرار داد الخ . لیکن مترجم این طور آورده که مازیار کاتب خلیفه بود و پس از کشتن وی خلیفه علی را بجای او کاتب خود گردانید و وقتی از او پرسیدند که چرا نوشته های او در معانی کمتر از نوشته های مازیار است ؟ گفت : او در زبان خویش می نوشت اما من به عربی ترجمه می نمایم و عین عبارت انگلیسی اینست :

“After his death the Caliph put Ali bn ' Zeyn in his place in the Foreign Office (دیوان انشاء) but the despatches written by him were less rich in meaning than those penned by Maziar. They asked him why this was so, He replied: He wrote in his own language, It translates into Arabic.” (۳)

(۱) (مینوشند) تحریف و (مینوشت) صحیح است (۲) ابن اسفندیار خطی صفحه ۶۱

(۳) ترجمه انگلیسی ابن اسفندیار صفحه ۴۳

اشکال دیگر این عبارت ترجمه « دارالانشاء » به اداره خارجه (Foreign Office) است و شاید عبارت « Secretariat » بهتر باشد .

۲ - ابن اسفندیار در بیان حکمران اسپهبد دارمهر ، خروج ابو مسلم خراسانی را ذکر نموده می نویسد : « جاحظ در کتاب بیان و تبیان (۱) آورده است که چون لشکر ابو مسلم مروان بن محمد را گرد فرو گرفتند خادمی را که معتمد او بود فرمود تا « قصب » و برد رسول الله صلوات الله علیه و آله را در میان ریگ دفن کند و دختری از آن مروان که با او بود به خادمش سپرد تا گردنش زند چون خادم را در میان سرا بگرفتند گفت : اگر مرا هلاک گردانید میراث پیغمبر - صلوات الله علیه و آله ضایع ماند . او را امان دادند تا ایشان را آنجا برد و بدیشان سپرد . برد و « قصب » به همیشه فرستاد که نشستگاه اولیای عهد آنجا بود (۲)

لفظ « قصب » که در دو جا ذکر شده صحیح آن « قضیب » باضاد معجمه و باء است یعنی عصا و جاحظ این خبر را در باب عصا ذکر نموده لیکن معلوم می شود در نسخه مترجم نیز این لفظ تحریفاً « قصب » نوشته شده و مشارالیه عبارت « برد و قصب به همیشه فرستاد » را « برد و قصبه همیشه فرستاد » فهمیده است و اینک عبارت او :

“... he shewed them where he had hidden these relics which were sent to two villages in Tammisha.” (۳)

و فرستادن برد و قضیب به همیشه که در اصل عبارت ذکر شده محل تردید است زیرا نشستگاه اولیای عهد دعوت بنی عباس مرو خراسان بود نه همیشه طبرستان ، جاحظ اصلاً متعرض نشده که برد و قضیب را به کجا فرستادند !

۳ - ابن اسفندیار در شرح وقایع عهد حسن بن زید معروف به داعی کبیر

می نویسد :

(۱) معروف « البیان والتبیین » است (۲) ابن اسفندیار صفحه ۱۵۸

(۳) ترجمه انگلیسی ابن اسفندیار صفحه ۱۷۴

« عقیقی مصمغان را استمالت نوشت بدو پیوست و عذر خواست ، تا رستم بن زبرقان به مهروان رستاق عصیان و فساد کرد و راه نا ایمن شد هر مزد کاهه بن یزدان گورد و عباس بن العقیلی را بر سر او فرستاد. رستم بن زبرقان به اصحاب محمد بن نوح پیوست و عساکر او را بعضی کشته و بعضی اسیر کردند . چون رستم به آن جماعت رسید محمد این نوح را برگرفته به مهروان آورد (۱).

شرح این عبارت آنکه رستم بن زبرقان به مهروان رستاق شورش و عصیان کرده و راه ها نا امن شد. عقیقی که از طرف داعی حکومت ساری را داشت هر مزد گامه و عباس را بالشکر بر سر رستم فرستاد . رستم خودش به اصحاب محمد بن نوح که از مخالفین داعی بوده و در بیرون همیشه اردو داشت رفته ولی عساکر او را لشکر داعی بعضی کشته و بعضی اسیر کردند لذا رستم به محمد بن نوح ملتجی گردید او را به مهروان به یاری خود آورد .

لیکن مترجم این طور فهمیده که رستم با اصحاب محمد بن نوح جنگ کرده بعضی را اسیر نمود و خود محمد را اسیر گرفته به مهروان آورد . و اینک عبارت او:

“Rustam b. Zabargan met the supporters of Muhammad b. Nuh' slew some and took others captive captured Muhammad b. Nuh brought him to Mehrwan.,, (۲)

قسم دوم - اشتباهات و تصحیفات است که در املاء و انشاء اشخاص و امکانه و ضبط آنها با حروف انگلیسی روی داده . در باب این قسم باید بیش از هر کسی الفبای خودمان را مقصر بدانیم . یکی از نویسندگان با لهجه شوخی آمیزی مثلی برای الفبای عربی آورده و می نویسد :

مسافری که به خر لنگی سوار است ممکن است با هر زحمتی که هست طی مسافت بنماید،

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۱۵۸

(۲) ترجمه انگلیسی ابن اسفندیار صفحه ۱۷۴

نهایت همیشه از قافله عقب مانده و دیر تر از وقت به منزل می رسد . لیکن این نیز ممکن است که در يك جایی مثلاً در موقعی که باید از روی نهر پهناور و ژرفی برجست - خر لنگ و امانده و بکلی از ادای وظیفه عذر بخواند .

بعد می نویسد : الفبای ما با همه نواقصی که دارد باز هم با هر صعوبتی که هست وظیفه خط و کتابت را که عبارت از ضبط معانی و تفهیم افکار باشد به انجام می رساند؛ لیکن در طی این مراحل پاره بی مواقع نیز هست که کمیت الفبای عربی لنگ شده و به عجز و قصور خود از ادای وظیفه اعتراف می نماید : مثلاً اگر بخوایم کتابی را از عربی به فارسی ، یا از هندی و ترکی ترجمه نمایم در تلفظ و قرائت بسیاری از کلمات به خصوص در اسامی اشخاص و امکانه که ضبط و حرکات آنها را از خارج نمی دانیم دچار اشکال خواهیم شد . لیکن ما می توانیم به آسانی از چنگال این اشکال خلاص بشویم ، زیرا چنانکه در اصل کتاب ضبط حرکات آن کلمه و اسم قید نشده ما نیز می توانیم عیناً به همان شکلی که نوشته شده - بدون قید حرکات نقل کرده و حل اشکال را به عهده قاری و اگذار بکنیم . او نیز به نوبه خود مختار است که تلفظ صحیح آن کلمه را پیدا بکند و یا ضبطی از روی حدس برای آن تصور بنماید . و بسیار کلمات هستند که از هزار سال قبل با همان ترتیب از کتابی به کتابی و از لسانی به لسانی نقل شده و هنوز تلفظ صحیح آن معلوم نیست ، از جمله لفظ «کلینی» که جزو معرف اسم محمد بن یعقوب از علمای بزرگ شیعه است .

لیکن اگر مستشرقی یا شرقی بخواند کتابی را از السنه شرقی به یکی از لغات اروپا نقل کند اینجا دیگر راه فراری نیست و حل اشکال مستقیماً به عهده اوست .

مثلاً اگر همان لفظ «کلینی» را کسی بخواند در السنه اروپا بنویسد ، چون در خطوط اروپایی حرکات جزو الفبا و داخل حروف می باشد - مجبور است که قبلاً تلفظ و ضبط صحیح آنرا به دست بیاورد ، و اگر متحمل زحمت نشده و ضبطی از پیش خود

احتمال داده و مطابق آن بنویسد قهراً تصرف نامشروع و تحریف منکری در آن کلمه به عمل آورده است و بسا می‌شود که يك کلمه شرقی با همان ترتیب با ضبط غلط در کتب اروپا شایع و منتشر می‌شود .

پروفسور براون در ترجمه کتاب ابن اسفندیار با این اشکال با تمام سختی روبرو گردیده ولیکن به واسطه مسامحه و بی‌اعتنایی و یا بجهت عجله‌یی که داشته است شرط مهم مذکور را که عبارت باشد از پیدا کردن تلفظ صحیح و ضبط کلمات مراعات ننموده برای اغلبی از اسامی اشخاص و امکانه ، حرکاتی از پیش خود حدس زده و مطابق آن با حروف انگلیسی قید کرده است . بعلاوه چون در این زمینه مستندی به غیر از تکیه‌گاه متزلزل حدس و خیال نداشته بعضی از کلمات را که در مواضع متعدد تکرار شده با اشکال گوناگون ضبط نموده است . فقط احتیاطی که در این باب به عمل آورده در چند جا اصل فارسی آن اسم و کلمه را بین القوسین قید کرده .

از این رقم اشتباه در کتاب پروفسور براون بسیار است و شاید به هفتاد و هشتاد کلمه بالغ شود . لیکن ما در جزوه خود کلماتی را قید کرده‌ایم که تلفظ صحیح آنها را پیدا کرده‌ایم و در اینجا فقط سه مثال ذکر می‌نماییم :

(۱) شلمبه بفتح شین و لام و با باء موحد اسم دبه‌یی است در نزدیکی دماوند سر راه مازندران ، مترجم آنرا با سکون لام و تشدید یاء مثناة تحتانی ضبط کرده
Chalmiyya (۱)

(۲) خذوالنعل با فتح حاء مهمله و سکون ذال معجمه اسم کتابی است از تألیفات محمد بن جریر طبری . مترجم آنرا «خذوالنعل» یعنی به صیغه مذکر امر حاضر از ماده «أخذ» ضبط کرده و در ترجمه آن عبارت را با عبارت «اخلع نعلک» به واسطه اشتراك در لفظ «نعل» به غلط Ruck of thy shoes معنا نموده است یعنی «کفش-

های خود را بکن» (۲) Lholmizza

(۳) کجور به ضم کاف عربی و جیم اسم اصلی ولایتی است که اکنون «کجور» با اضافه راء ، می‌گویند ، مترجم در همه جا آنرا بفتح کاف نوشته kajor (۱).

قسم سیم - اغلاطی است که در کلمات و اعراب نظم و نثرهای عربی و فارسی که مترجم متن آنها را نقل کرده اتفاق افتاده است و چون این رقم اغلاط در کتاب پروفسور براون بسیار زیاد و خارج از حصر است در اینجا بذکر يك فقره از آنها اکتفا می‌نماییم:

يا بيت عاتكة التي الغزل خذرا العدي و به الفؤاد موكل (۲)

روایت صحیح این بیت اینست :

يا بيت عاتكة التي العزل خذرا العدي و به الفؤاد موكل

«العزل» با عین مهمله از ماده «عزل» است نه با عین معجمه از ماده «عزل» چنانکه بعضی پنداشته‌اند ، يقال «تعزلو تعزل عنه» ای تنجی عنه جالبا ، و مخصوصاً در آغانی آنرا «انجنب» معنی کرده و لفظ موصول «الذی» مذکر و صفت «بیت» است نه «التي» مؤنث ، صفت «عاتكة» بقرینه «بد» و «حذر» با حاء مهمله است .

۲ - تاریخ سید ظهیرالدین

۱ - سید ظهیرالدین نیز مانند یزدادی و ابن اسفندیار تاریخ زندگانی و ترجمه حالش بدون نیست و در کتابی عنوان نشده با آنکه گذشته از نسب و تبار عالی که داشته در عصر خود یکی از افراد وسیع‌الارآن معروف گیلان بوده، بعلاوه دو فقره تألیف مهمی - تاریخ طبرستان [و رویان و مازندران] و تاریخ گیلان - از خود یادگار گذاشته است ، لیکن دو کتاب مذکور او در این باب اطلاعات کافی را حاوی نیست و از تتبع صفحات آنها نسب او و اجداد و حوادث عمده دوره حیات او به خوبی واضح و روشن می‌شود :

سید ظهیرالدین پسر سید نصیرالدین بن سید کمال‌الدین بن سید قوام‌الدین مرعشی است . قوام‌الدین از خیلی مدت‌ها در زیر کسوه فقر و درویشی آرزوی سلطنت

می پرورید و به انتظار فرصت (اربعین) هامی نشست ، تا در سال ۷۵۰ هجری وقت و موقع را مناسب دیده خروج و قیام کرد و در سایه رشادت فرزندان و فداکاری مریدان در اندک مدتی قسمت عمده مازندران را تحت استیلاي خود در آورده و سلسله حکمرانان مرعش را تأسیس نمود . وفات او در سال ۸۷۱ اتفاق افتاد (۱) مقبره او در آمل معروف به مقبره «میر بزرگ» و تا کنون معمور و زیارتگاه است .

کمال الدین در عهد پدر حکومت ساری ، و بعد از وفاتش سمت جانشینی او را داشت و در سال ۷۹۵ به اتفاق برادران به خیال جلوگیری از سیل هجوم امیر تیمور افتاده و پس از شکست و انهزام در قلعه «**ماهانه سر**» متحصن و محصور گردیدند و سر انجام بطوریکه در تواریخ مسطور است مجبور به تسلیم قلعه شده و سید کمال الدین را با چند نفر از پسران و برادران بحکم امیر تیمور در کشتی نشاند و به ماوراءالنهر بردند . کمال الدین در سال ۸۰۱ در کاشغر وفات یافت لیکن بعدها مریدان خانواده استخوانهای او را به ساری نقل نموده و دفن کردند (۲).

پس از مراجعت سادات از ماوراءالنهر که بار دیگر در مازندران استیلا پیدا کردند **سید نصیر الدین** در ساری ، در دستگاه برادر بزرگ خود (سید علی) می زیسته و معتمد او بود ، و دو دفعه از جانب او به هرات پیش شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور رفت .

پس از وفات سید علی که پسرش سید مرتضی به جای وی نشست مابین او و سید نصیر الدین نفاق رویداده و چند فقره با هم زد و خورد کردند لیکن در هر دفعه مغلوبیت و انهزام نصیب سید نصیر الدین بود لذا مشارالیه بالاخره به **امیر سیده حمده** از کیان گیلان پناه برده و اقامت آنجا را اختیار کرد و در شوال سال ۸۳۶ وفات نموده و در

(۱) سید ظهیر الدین چاپ دارن صفحه ۳۲۷-۴۱۵

(۲) سید ظهیر الدین چاپ دارن صفحه ۴۲۱-۴۴۶

قریه «**تیمجان**» گیلان مدفون گردید (۱).

سید ظهیر الدین مؤلف کتاب در حدود **سال ۷۱۸ متولد** شده و در موقع فرار پدرش به گیلان پنجساله بوده است (۲) و حوادث مهمه حیات او که در تتبع دوقره تألیف اش استنباط می شود از قرار ذیل است :

در حدود ۸۴۰ چند فقره محارباتی با سید محمد پرسید مرتضی مذکور که بعد از پدر حکمرانی ساری را داشت کرده است و خود او شرح این محاربات را با کمال بی طرفی و صدق ابعدهمی نویسد (۳). لیکن موفقیت او در این محاربات بیش از موفقیت پدرش نبوده و سر انجام مغلوب و محروم به گیلان عودت نمود .

در حدود ۸۶۰ در «**سیاکله رود**» بوده و از طرف **کارکیا سلطان محمد** « آن حدود بدو سپرده شده بود» (۴) از سال ۸۶۱ تا ۸۷۰ سه فقره مأمور شده است که با عساکر گیل و دیلم به یاری ملک اسکندر رستم داری ، که با برادر خود ملک کاوس سرتاج و تخت منازعه داشتند برود ، و در یکی از آن مسافرتها از راه بزم (۵) «**موشا**» که اکنون به گردنه امامزاده هاشم معروف تر است تا قریه «**اره**» واقع در شمال دماوند آمده است. (۶) بعد دفعه چهارم را برای اصلاح ذات البین دو برادر مذکور عزیمت رستم دار نموده است (۷). در سال ۸۷۲ مأمور ضبط و تصرف قزوین شده و از آن تاریخ تا سال ۸۷۹ چند فقره برای ضبط قزوین و بعضی قلعه های واقع در طارم و خلخال ، و برای تنبیه و سرکوبی پاره ای از عشایر حوالی اردبیل با عساکر گیلان بدان صفحات مسافرت کرده (۸) .

(۱) و (۲) و (۳) سید ظهیر الدین چاپ دارن صفحه های ۴۷۷-۵۰۱ و ۴۸۷ و ۵۰۱-۵۲۲

(۴) تاریخ گیلان سید ظهیر چاپ رایینو صفحه ۲۷۱

(۵) بزم به معنای گردنه است .

(۶) و (۷) سید ظهیر الدین چاپ دارن صفحه ۱۳۲-۱۴۶ و تاریخ گیلان سید ظهیر چاپ

رایینو صفحه ۲۷۲-۳۱۸

(۸) تاریخ گیلان سید ظهیر چاپ رایینو صفحه ۳۱۹-۳۴۶

در سال ۸۸۰ دوباره مأمور شده است که با هزار نفر از عساکر گیلان برای اصلاح و رفع کدورت از مابین ملک اسکندر و برادرزاده اش ملک جهانگیر به رستمدرار برود (۱).

در سال ۸۸۷ از جانب کارکیا میرزا علی جانشین کارکیا سلطان محمد (۲) به سپهسالاری ولایت گرجیان منصوب گردیده (۳) و شاید تا آخر عمر در همان رتبه و منصب باقی بوده است.

هر دو تا تألیف سید ظهیرالدین تا سال ۸۸۱ امتداد پیدا می‌کند؛ لیکن در تاریخ گیلان وقایع سال ۸۸۲ و سنوات بعد را تا ۸۹۴ بعدها به آخر کتاب علاوه نموده، و از اینجا معلوم می‌شود که تا آن تاریخ در حیات بوده است، لیکن سال وفات او معین نیست. از اولاد او در ضمن تألیفاتش فقط از سید نصیرالدین نامی، اسم برده می‌شود.

۲ - سید ظهیرالدین در دیباچه تألیف خود تصریح می‌کند که کتاب او مؤلف است از تألیف مولانا اولیاءالله آملی و تألیف علی بن جمال الدین رویانی، و فقط در آخر کتاب دو فصل - یکی در ذکر حکمرانی ملک گیومرث رستمدراری و فرزندان او و دیگری در بیان خروج سیاه قوام الدین مرعشی و استیلائی اخلاف او - از خود افزوده است، و می‌نویسد: «هرچه از نسخه مولانا آملی نوشته شده همان عبارت مربوط و مرغوب ایشانست و آنچه از نسخه مولانای رویانی مرحوم نوشته آمد در بعضی مواضع تغییر عبارت رفته است (۴).

مؤلف مشارالیه در کتاب خود، نه در دیباچه و نه در متن اسمی از ابن اسفندیار

(۱) تاریخ گیلان سید ظهیر چاپ راپینو صفحه ۳۴۸

(۲) سلطان محمد در سال ۸۸۲ وفات کرد

(۳) تاریخ گیلان سید ظهیر چاپ راپینو صفحه ۴۲۸

(۴) تاریخ ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۵۰۴

نمی‌برد و ظاهر مسئله اینست که او هرگز تألیف ابن اسفندیار را ندیده و اسم آن را نشنیده است لیکن ما وقتی که کتاب او را مطالعه می‌نماییم می‌بینیم قسمت کلی مطالب آن از کتاب ابن اسفندیار اقتباس گردیده سهل است که طرز بیان و تعبیر هم تغییر نیافته، بلکه در بسیار جاها اگر ابن اسفندیار شعر فارسی یا عربی به مناسبت آورده، و یا تشبیه و استعاره‌ی بی‌کار برده در تألیف سید ظهیر نقل شده است. مثلاً ابن اسفندیار ایام صباوت فریدون را بیان کرده می‌نویسد: «حظام دریننی گاو ان می‌کرد و مرکب خود می‌ساخت و چنانچه گفتمی برعکس افلاک، بر روی خاک آفتاب دیگر از نور طلوع می‌کند» (۱) سید ظهیر می‌نویسد: «مهار دریننی گاو ان کردی و مرکب خود ساختی و بشکار می‌رفتی و حسن و جمال آن کودک چنان بود که گویی آفتاب از عکس روی او بر خاک طلوع میکند (۲).

روی هم رفته کلیه مطالب کتاب ابن اسفندیار به استثنای فصل اول که جواب نامه جشنشاه را ترجمه کرده و فصل سیم که عجایب و خصایص طبرستان را ذکر میکند و فصل چهارم که ملوک و امرا و فضایل مازندران را مینویسد، در تألیف سید ظهیرالدین نقل و اقتباس گردیده است.

مستور «اوزیلی» صاحب سیاحتنامه معروف تصور کرده است که ابن اسفندیار که قریب دو بیست و هفتاد سال پیش از سید ظهیر کتاب خود را تمام کرده مطالب تألیف سید ظهیر را اقتباس نموده! (۳)

مسیو دارن پس از تصنیف و ابطال عقیده «اوزیلی» نسبت این سرقت ادبی را که در هر دوره و عصری، و پیش هر قوم و ملتی شنید تر از سرقت اموال است به سید

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۳۸

(۲) ظهیرالدین خطی صفحه ۷

(۳) مقدمه آلمانی دارن به کتاب ظهیرالدین صفحه ۵

ظہیر الدین می‌دهد که در تألیف خود مطالب ابن اسفندیار را غصب کرده است (۱). لیکن ما سید ظہیر الدین را یکی از مؤلفین با شرافت و موصوف به صدق لہجہ و انصاف می‌دانیم و نمی‌توانیم اسم او را در ردیف نویسندگان سارق قرار بدهیم. بعلاوہ مشارالیه مأخذ اقتباس و نقل مطالب را بیان نموده و تصریح می‌کند کہ تألیف او مؤلف است از کتاب **مولانا آملی و مولانا رویانی** با این فرض باید دید مرتکب این عمل کدام یک از دونفر مولاناہای مذکور است.

اگر چه تألیف ہردو از مولانا آملی و مولانا رویانی مقفود است (۲) و اکنون نسخۂ هیچ یک از آنها در دست نیست بہ علاوہ سید ظہیر مطالب ہردو آنها را بہ ہمدیگر مخلوط نموده و علامت فارقہ و ممیزی در بین نیست لیکن ما با زہم از روی پارہی قراین کشف کردہ ایم کہ این مؤلف اولیاء اللہ بودہ زیرا سید ظہیر تصریح می‌کند کہ ہر چہ از نسخۂ مولانا آملی نوشتہ شدہ همان عبارت مربوط و مرغوب ایشان است و تصرف و تغییری در آنها نشدہ، و از طرف دیگر قسمت کلی مطالب ابن اسفندیار را در تألیف سید ظہیر می‌بینیم کہ بدون تغییر طرز و بیان، فقط با مختصر تصرف در الفاظ اقتباس گردیدہ است. پس می‌توان گفت کہ عبارت مربوط و مرغوب کہ سید ظہیر متعلق بہ مولانا اولیاء اللہ دانستہ همان عبارت ابن اسفندیار است و مولانا آنها را عیناً اقتباس کردہ بعلاوہ ما در یکی از یادداشتہای سابق باز نمودیم کہ لاحقہ و کتاب علاوہ شدہ متعلق بہ اولیاء اللہ میباشد و این خود دلیل دیگری است بہ تصرف

(۱) مقدمہ ترجمہ انگلیسی ابن اسفندیار صفحہ ۱۱

(۲) چنانکہ در صفحۂ چہل و نہ در حاشیہ یادآوری کردیم شادروان کسروی پس از چند سال کہ از نوشتن این مقالہ گذشتہ بود یک جلد کتاب ابن اسفندیار کامل و کتاب مولانا آملی را پیدا کردہ بود کہ اندکی از سر نوشت آنها را در کتاب «دہ سال در عدلیہ» یاد کردہ است و کتاب اخیر با مقدمۂ خود او و بہ تصحیح آقای عباس اقدام و بہ سرمایۂ کتابفروشی اقبال در سال ۱۳۱۳ در تہران چاپ شدہ است «بحی ذکاء».

مشارالیه در تألیف ابن اسفندیار .

شرح و بیان مبسوط این مطلب این است کہ در استیلای مغول کہ کتابخانہهای عمومی و ہر از مؤلفات ثمینۂ ایران از جملہ کتابخانہهای معروف ساوہ و ری - بہ باد چپاول تاتارہای وحشی رفتہ و گنجینہهای علم و ادب با آتش بیداد خاکستر گردیدہ و صدہا بلکہ ہزارہا تألیفات گرانہا از بین رفتہ و مقفود الاثر شدہ - ابن اسفندیار در آن موقع تازہ از تألیف کتاب خود فارغ گردیدہ و شاید ہنوز مسودۂ آن تہذیب شدہ بود، و الحق شایستہ ہرگونہ خوشوقتی و مسرت است کہ با آن ہمہ قلت نسخہ از آن بالای عظیم کہ بہ اقرب احتمالات خود مؤلف نتوانستہ است جانی بدر برد - سالم ماندہ لیکن باز ہم تا پنج و شش قرن بعد، یعنی تقریباً تا قرن یازدہم تألیف مذکور در محافل علمی و در پیش مورخین و مؤلفین معروف نبودہ؛ و در کتب تراجم و سایر کتب مربوطہ از جملہ در کتاب حاجی خلیفہ کہ تألیف سید ظہیر را ذکر می‌کند - اسمی از آن بردہ نمی‌شود بہ علاوہ تاریخ استنساخ نسخہهای خطی آن کہ فعلاً در کتابخانہهای اروپا موجود است ہمگی از ہزار ہجری متأخر تر است (۱).

کلیتاً در عہد اولیاء اللہ و عصر سید ظہیر کتاب ابن اسفندیار معروف نبودہ و شاید یک نسخہ بیشتر کہ از خوارزم بہ مازندران رسیدہ نداشتہ است. و مطابق قراینی کہ ما در دست داریم مولانا اولیاء اللہ نسخۂ آنرا بدست آورده و پس از حذف مقدمۂ مؤلف و با اندکی تصرف - از حذف و اضافہ آن را بہ اسم خود منتشر ساختہ است.

ابن اسفندیار در تألیف خود ملوک رستم دار و سلسلۂ پادوسپانی را مستقلاً مورد توجہ نساختہ و برای شرح حکمرانی ایشان فضلی جداگانہ ترتیب ندادہ، لیکن مولانا اولیاء اللہ بہ واسطۂ اینکہ کتاب خود را بہ اسم فخر الدولہ شاہ غازی ابن زیار از سلسلۂ پادوسپانی نوشتہ مجبور بودہ کہ وقایع حکمرانی و شرح زندگانی ملوک سلسلۂ مزبور

(۱) مراجعہ شود بہ مقدمۂ ترجمہ انگلیسی ابن اسفندیار صفحہ ۱۵

را اساس کتاب خود قرار داده و مستقلاً از آنها بحث بکند، و وقایع قریب صد و پنجاه سال از عهد اسفندیار تا عصر خود را به آخر آن علاوه نماید. به علاوه فصل اول و سیم و چهارم کتاب ابن اسفندیار را حذف کرده است.

لیکن در سنین بعد نسخه ابن اسفندیار معروف گردیده و علاقمندان به علم تاریخ به تکثیر آن پرداخته اند و در این ضمن - بجه ملاحظه بوده - وقایع صد و پنجاه سال را از کتاب مولانا اولیاءالله به آخر نسخه های آن علاوه و الحاق کرده اند.

این نکته قابل توجه است که مولانا اولیاءالله که نسخه منحصر بفرد یا کمیاب کتاب ابن اسفندیار را مکتم داشته و خواسته است مطالب آن را به اسم خود معروف نماید - امروز از کتاب او نسخه یی پیدا نیست و ما پس از گذشتن ششصد سال سرت او را کشف و به محافل علمی اعلان می نمایم و از آن طرف کتاب ابن اسفندیار برخلاف اراده و قصد او از بین رفته و در عالم تألیفات مقام مهمی را احراز می نماید.

۳) سید ظهیرالدین در اواسط کتاب خود، یعنی پیش از آنکه شروع به ذکر خروج سید قوام الدین و شرح استیلاي اخلاف او بکند - در ضمن چند فصلی مدت حکمرانی هر یک از ملوک طبرستان را - از آل دابویه، و آل بادوسپان، و باوندان، و قاروندان، و آل زیار، و نواب خلفا، و سادات زیدیه مرتباً ذکر می نماید و در واقع فهرستی و جدولی است که اگر قابل اعتماد بودی یکی از قسمت های عمده آن کتاب را تشکیل می داد، لیکن متأسفانه مطالب متن کتاب که در فصول سابقه ذکر کرده اغلب متناقض با این جدول و مکذب آن است به علاوه اساس و مبدأ قسمت آن مبتنی به اشتباه و خلط عجیبی است.

ما بدواً برای تناقض و مخالفت جدول با مطالب متن کتاب چند مثال و نمونه ذکر کرده بعد به بیان این اشتباه و خلط می پردازیم:

۱) وفات عبدالله بن وندا اسیدا از سلسله بادوسپانی مطابق جدول (صفحه ۳۲۵)

در سال ۲۳۶ هجری است و این مخالف است با آنکه در متن گفته که عبدالله «در عقب حسن بن زید که داعی الکبیر اورا می خوانند فرستاد و بیاورد» (۱) زیرا فرستادن مردم مازندران در عقب داعی و خروج او در سال ۲۵۰ هجری است.

۲) وفات «ونداد هرمزد» از قاروندان مطابق جدول (ص ۳۲۲) در سال ۱۵۴ هجری است و از طرف دیگر قیام و خروج اورا بر ضد تسلط عرب و قتل عام مسلمین در سال ۱۶۹ می نویسد (۲).

۳) وفات جعفر بن شهریار از آل باوند مطابق جدول (ص ۳۲۳) در ۲۲۴ هجری است و این مخالف است با آنکه قتل اورا در متن در اوایل خروج داعی کبیر یعنی در حدود ۲۵۲ نوشته است (۳).

۴) جلوس شروین بن سرخاب باوند مطابق جدول (ص ۳۲۳) در سال ۱۵۸ و وفات و نداد هرمز در سال ۱۵۴ است و این مخالف با متن است که این هر دو را معاصر مینویسد (۴).

اما اشتباه و خبطی که گفتیم: در یادداشت های گذشته بیان کردیم که ابن اسفندیار استقرار تسلط گاو باره را در طبرستان در سال سی و پنجم از تاریخ عجم که می گوید: «به نو نهاده بودند» دانسته و مدت سلطنت او را پانزده سال می نویسد. مطابق گفته او ابتدای سلطنت دو سلسله دابویه و بادوسپان سال پنجاهم تاریخ مذکور می باشد. و بیان نمودیم که در خصوص این تاریخ عجم و احتمال می توان داد: یکی تاریخ نزدگردی معروف که از سال یازدهم هجرت شروع می شود و دیگری تاریخ مخصوص که اسپهبدان طبرستان وضع کرده بودند و از سال سی و یکم هجرت شروع می شود.

(۱) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۵۳ (۲) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۲۳۵

(۳) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۲۷۸

(۴) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۱۵۵

سید ظهیرالدین ابتدای سلطنت آل دابویه و آل بادوسپان را مطابق نوشته ابن-اسفندیار سال پنجاهم تاریخ عجم قرار داده لیکن مبدأ آنرا بر خلاف هر دو احتمال مذکور در فوق ده سال قبل از تاریخ هجری دانسته و وفات گاو باره را در سال چهلم هجری می نویسد و شاید منشأ این اشتباه این بوده که مؤلف مشارالیه تاریخ عجم مذکور را عبارت از تاریخ یزدگردی دانسته و مبدأ آنرا که ده سال بعد از هجرت است ده سال قبل از آن تصور کرده یعنی منشأ اشتباه لفظ «قبل» و «بعد» بوده .

مطابق این توجیه چنانکه به ارقام جدول بیست سال علاوه نموده، و مثلاً وفات عبدالله بن وندا اسیدا را که مطابق جدول در ۲۳۶ هجری است در سال ۲۵۶ بدانیم سه فقره اول از تناقضات مذکور در فوق و بعضی سایر تناقضات دیگر رفع می شود لیکن باز چند اشکال مهمی به حال خود باقی است :

اولاً - اصل نوشته ابن اسفندیار که سید ظهیر آنرا اساس عمده جدول خود قرار داده قطع نظر از سهو و اشتباه سید ظهیر در تطبیق دو تاریخ عجمی و هجری - محل تردید و شک بوده و به طوری که در یادداشت های سابق بیان نمودیم قابل اعتماد نیست.

ثانیاً - در بعضی جاها با علاوه نمودن بیست سال به ارقام جدول باز رفع تناقض ممکن نیست، از جمله معاصر بودن شروین بن سرخاب با ونداد هر مزد که از مسلمات تاریخی است با ارقام جدول موافق نمی آید زیرا ما باید بیست سال را به ارقام هر دو جدول علاوه نماییم نه تنها به یکی .

ثالثاً - معلوم نیست که این بیست سال را تا امتداد چند پشت از ملوک باید علاوه نمود زیرا تاریخ جلوس و مدت حکمرانی متأخرین هر سلسله مضبوط و معین است و نمیتوان به ارقام آنها علاوه نمود.

اجمال این شرح آنکه ارقام این جدول و فهرست که بسیاری از مؤلفین آن را مورد مراجعه قرار داده اند مبتنی به اسناد تاریخی نیست و شاید در ترتیب آن حدس و تخمین

بیشتر دخیل بوده است و لذا تنها به مقررات آن نمی توان اعتماد نمود .

رابعاً - در کتاب سید ظهیرالدین انتقادات دیگری نیز هست که ما آنهارا در جزوه مخصوصی استقصاء کرده ایم ولی اینجا برای اختصار فقط بذکر یکی از آنها اکتفا می نماییم :

ابن اسفندیار در شرح حکمرانی فرخان از آل دابویه در آنجا که می خواهد آمدن مصقله بن هبیره شیبانی را با چهار هزار مرد از طرف معاویه طبرستان و محاربات او را با فرخان بنویسد، مقدمه می گوید: «در این وقت خلافت به حضرت امیر المؤمنین علی علیه افضل الصلوات رسیده بود و قومی بودند که ایشان را «بنو ناجیه» می گفتند به نصرانیان پیوستند و ترسا شدند. امیر المؤمنین علی برایشان تاخت و جمله را به غارت بیاورد و زنان و فرزندان ایشان را به «من یزید» برداشت تا مسلمانان به بندگی بخرند مصقله بن هبیره شیبانی به صد هزار درهم بخرید و آزاد کرد، سی هزار درهم برسانید ما بقی ادارا وجود نداشت بگریخت و به معاویه پیوست الخ» (۱)

سید ظهیرالدین یا به عبارت صحیح تر مولانا اولیاءالله این قضیه را از کتاب ابن اسفندیار اقتباس نموده می نویسد: در ایام خلافت علی بن ابی طالب - علیه السلام - قومی در طبرستان که ایشان را «بنو ناجیه» می گفتند مرتد گشتند و به نصرانیان پیوستند و ترسا گشتند حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - مصقله بن هبیره شیبانی را برایشان فرستاد ایشان را تاراج کرد و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرد الخ» (۲)

اولاً در عبارت ابن اسفندیار این تصریح نبود که این قوم در طبرستان بودند و فراین خارجی نیز مکذب این مطلب است زیرا اولاً در آن تاریخ در طبرستان اقوام نصرانی نبوده و مذهب مسیحی آن جلوه و رواج نداشت و اگر تازه مسلمانان طبرستان

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۱۰۸

(۲) سید ظهیرالدین چاپ دارن صفحه ۲۷۴

از تاریخ او برادر
بنیامین
از تاریخ او برادر
بنیامین

مرتد می‌شدند علی القاعده به دین زردشتی سابق خود که هنوز ملوک و اسپهبدان ، ترك آن نگفته بودند برمی‌گشتند .

و ثانیاً لشکر فرستادن حضرت امیر المؤمنین برای تنبه این قوم متنصر و بردن زن و فرزند ایشان را به دیار عرب قضیه مهمی است به خصوص در عهد حضرت امیر المؤمنین که مسلمانان از اختلافات داخلی فراغتی نداشته به نقاط بعیده نمی‌پرداختند . حتمی است که مورخین طبرستان درباره آن به این اشاره اجمالی قناعت نمی‌کردند .

ثالثاً اسم « بنو ناحیه » یا « بنو حاجیه » که به طایفه مذکور اطلاق می‌شود حاکی است که از اقوام عربستان بوده اند .

رابعاً اسیر و گرفتن زنان و فرزندان و آنها را صد ها فرسخ از وطن خود دور گردانیدن با اقدام اخیر مصقله منافات دارد .

خامساً مفاد عبارت ابن اسفندیار این است که حضرت امیر المؤمنین شخصاً مباشر تنبیه و سرکوبی آن قوم گردید لیکن سید ظهیر الدین می‌نویسد که مصقله را برای این کار فرستاد .

۴ = کتاب صنیع الدوله

کتاب « التدوین فی جبال الشروین » که موضوع بحث ماست عبارت است از دیباچه ، و یک مقدمه علمی راجع به اصل و نژاد سکنه قدیم طبرستان و زبان آنها و جغرافیای کنونی سواد کوه ، و اجمال وقایع تاریخی مازندران و علماء و رجال سواد کوه ، و یک جدولی که به آخر کتاب افزوده است ، ما نظریات خود را راجع بهر یک از این قسمت های مختلفه جدا گانه بیان می‌نماییم :

۱ - در دیباچه با لهجه مخصوص نویسندگان عصر استبداد سفر ناصر الدین شاه

را به سواد کوه و ملازمت صدر اعظم امین السلطان را عنوان کرده می‌نویسد : « چون به سواد کوه رسیدیم در آنجا روزی در محضر معالی اثر آن بزرگوار گرم استفاده گشته شنیدیم که می‌گفتند : سواد کوه در حکم خانه من است . گفتم پس بنده باید از طرازندگان این عمارت ، و نظارگان این بهجت و خضارت باشم ، تاریخ و جغرافیای آنرا نویسم و حالا که نام اشرف عالی پرتو افکن این ساحت است آنرا بدرستی نامی نمایم این انتساب و اصالت بر آنم داشت که از تمام مازندران و سکنه قدیم وجدید آن سخن گوئیم تا این محوطه جای خود را چنانکه باید به هر کس نماید وحد و سدی که دارد به دوستی مکشوف گردد (۱) .

بعد وجه تسمیه « شروین » را بیان کرده می‌نویسد : بعد از استقصای کامل مکشوف و معلوم شده که عرب ناحیه سواد کوه و کوه نامی آنرا جبال شروین می‌نامیده اند « (لیکن حرف در این است که « شروین » چه معنی دارد که جبال سواد کوه را اعراب مضاف و منسوب به آن نموده اند ؟ از اعلام شخصیه است یا عنوان خاص) بعد پس از جزرومدهای زیاد و نقل کلام حمزه اصفهانی راجع به این که بر وجود به خواهش قیصر روم « شروین دشتی » را برای تربیت ولیعهد روم بدان مملکت فرستادمی نویسد : « از مسطورات فوق مستفاد می‌شود که شروین اسم شخص نیست بلکه عنوان عام است مثل والی فارس ، حکمران خراسان ، صاحب اختیار آذربایجان و یحتمل که « ساتراپ » قدما محرف شروین باشد چه آن هم همین معنی را دارد نهایت آنکه عرب ملتفت این نکته نشده و گمان کرده اند اسم شخصی است و این ملک اوراست والا ناحیه را باسم شروین نمی‌نامیدند » (۲) .

(۱) التدوین چاپ تهران صفحه ۳

(۲) التدوین صفحه ۴

ما در اصل مطلب، یعنی نامیدن عربها سواد کوه را به اسم جبال «شروین» عجالتاً مخالفت نداریم لیکن عام بودن «شروین» صحیح نیست و اساساً مطلب واضح است و محلی برای این تحقیق نیست و معلوم می شود صنیع الدوله این دیباچه را قبل از مطالعه و آشنایی پیدا کردن به تاریخ مازندران نوشته زیرا شروین اسم خاص و علم دو نفر از اسپهبدان سلسله باوند می باشد که یکی شروین بن سرخاب است و دیگری شروین بن رستم و عبارت حمزه اصفهانی به هیچ وجه دلالت واضحی ندارد که «شروین» لقب تفخیمی آن شخص بوده است.

(۲) در مقدمه بدو تحقیقی در باب لفظ «سوادکوه» می نویسد و به عقیده او محرف از کلمه «فرشواد» است که در ازمنه قدیمه به جبال مازندران اطلاق می شده.

صنیع الدوله می پنداشته است که اطلاق «فرشواد» یا «فرشوادگر» به جبال طبرستان مطلب غریب و تازه بی است و خوانندگان کتاب او باور نخواهند کرد، لذا برای اثبات آن عبارات بسیاری از اقوال مؤلفین را شاهد آورده است.

بعد قریب بیست و دو صفحه را در باب اقوام مختلفه که در قدیم در مازندران و یا در سایر سواحل بحر خزر سکنی داشته اند سیاه کرده و به عقیده خودش تحقیقات انبیه نموده است لیکن این تحقیقات گذشته از آنکه اقوال مؤلفین اروپاست، و بدون مراعات ترتیب و التعلیم نقل کرده و مکرراً تجدید مطلع نموده - قسمت عمده آن خارج از موضوع است و چندان ارتباطی با موضوع کتاب ندارد.

در آخر مقدمه شرحی تحت عنوان «حالت حالیه سواد کوه» می نویسد. باید دانست که این شرح نیز نتیجه تتبع و استقراء شخصی صنیع الدوله نبوده و غصب است، توضیح این مطلب آنکه شاهزاده جلیل القدر دانشمند مرحوم علیقلی میرزا اعتضاد - السلطنه در عهد وزارت علوم خود فضلا و مطلقین هر شهر و ولایتی را امر و تشویق نموده

است که درباره جغرافی و عهده بلوکات و دهات و تعداد نفوس و علماء و رجال شهر یا ولایت خود شرحی نوشته یا رساله ای ترتیب داده برای او بفرستند، و این شرح و رساله ها دوازده مجلد ضخیم در کتابخانه آن مرحوم موجود بوده است و پس از وفات او به کتابخانه صنیع الدوله نقل شده و اکنون ده مجلد از آنها در کتابخانه وزارت خارجه است. ما به همه این مجلدات دسترس نداشته و مراجعه نکرده ایم لیکن از روی قراین عیدیه یقین داریم که شرحی که صنیع الدوله راجع به حالت حالیه سواد کوه و همچنان شرحی که در باب علما و رجال در اواخر کتاب می نویسد، نقل از آن مجلدات است.

(۳) متن کتاب که تحت عنوان «گفتار در تاریخ سوادکوه» شروع میشود روی هم رفته خلاصه مطالب تاریخ سید ظهیرالدین است حتی اشعار عربی و فارسی که در ضمن مطالب به مناسبتی می آورد اقتباس از کتاب مذکور است. سهوها و اشتباهاتی که در تألیف سید ظهیرالدین هست و ما چند فقره از آنها را در سابق ذکر نمودیم بدون تصرف و اصلاح نقل گردیده و همچنان جدول و فهرستی که سید ظهیر برای قید اسامی حکمرانان مازندران و مدت استیلای هر یک از آنها ترتیب داده و تا اندازه ای ارزش و اعتبار آنرا بیان کردیم، بدون تغییر اقتباس شده، لیکن صنیع الدوله نمی خواهد که خوانندگان کتاب او پی به این نکته برده و بفهمند، و بسیار سعی می کند که با طرز تعبیر و برداشت مطلب بفهماند که مطالب را از کتب متعدده مختلفه تتبع و جمع آوری کرده و تحقیقات به عمل آورده است، مثلاً در جایی می نویسد:

«در تاریخ خواجه مکرّم خواجه علی رویانی مسطور است ..»

ظاهر این برداشت اینست که مشارالیه مطالب بعد از عبارات را مستقیماً از کتاب مولانای رویانی نقل می کند، در صورتی که کتاب مولانای مذکور مفقود است و عبارات فوق عیناً از کتاب سید ظهیر اقتباس شده است.

ما برای اثبات و نشان دادن اینکه صنایع الدوله چطور مطالب سید ظهیر را اقتباس می‌کند و برای اغفال خواننده چه نوع تصرفاتی در عبارات آن می‌نماید قسمت اول يك فصلی را از کتاب هردو از مؤلفین مشارالیهما نقل می‌نماییم :

سید ظهیر می‌نویسد : چنانکه مذکور است که اول کسی که در اسلام به طبرستان آمد در ایام خلافت عمر ، حسن بن علی - علیه السلام - بوده است و عبدالله بن عمرو مالک بن الحارث الاشر و قثم بن العباس در خدمت حضرت امامت قیاب بودند و می‌گویند که مسجد جامع کهنهٔ آمل را که مسجد طشته زنان می‌گویند مالک اشتر ساخته است و این سخن صحیح نیست ، و آنچه به صحت مقرون است آنست که شخص مالکی مذهب آن مسجد را ساخته است و نبیره های بانای آن بنا هنوز در لار قصران می‌باشند ؛ هر سال به آمل می‌آیند و عمارت آن مسجد را می‌کنند و مشهدی که معروف است به «لله پرچین» مقبرهٔ مشایخ و سادات ایشان است و مردم آمل که اسلام قبول کردند مالکی مذهب بودند تا به عهد داعی الکبیر ، و او ایشان را شیعهٔ امامیه ساخت ، و مسجد طشته زنان - که نوشته شد. که مالکیه عمارت می‌کنند - منسوب به مالکی مذهب است نه مالک اشتر ، و موضعی را که مالک دشت می‌خوانند موضع نزول عبدالله مالک است نه مالک اشتر» (۱)

صنایع الدوله همان شرح را اقتباس کرده می‌نویسد : «بنا بر مسطورات اهل خبر و اخبار مذکوره اول کسی که در اسلام و بعد از شروق این نیر با فروغ به طبرستان آمد حضرت امام همام حسن بن علی - علیهما السلام - بود که در خلافت خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطاب آن بزرگوار مأمور این نواحی و اقطار گردید و در این سفر عبدالله بن عمر ؛ و مالک بن الحارث الاشر ، و قثم بن العباس در خدمت آن جناب - سلام الله علیه - بودند. گویند مسجد جامع عتیق آمل را که مسجد طشته زنان مینامند مالک اشتر بنا نموده است اما

این صحیح نیست ، آنچه به صحت مقرون است این است که شخصی مالکی مذهب آن مسجد را ساخته و نبیره های بانای بنا تادیری در لار قصران سکنی داشته و هر سال به آمل سفر کرده و هرگونه مرمت و عمارتی - که مسجد را لازم بوده - می‌نموده اند ، و مشهدی که معروف به الله پرچین شده مقبرهٔ شیعی است که آن طایفه، مشایخ و سادات و بزرگان خود را در آن بخاک می‌سپرده اند . و مردم آمل که ابتدا قبول دین اسلام کردند و خود را به این شرافت فائز و مشرف ساختند مالکی مذهب شدند ، تا عهد داعی کبیر که ترجمهٔ حالش بیاید تغییر طریقت داد یعنی داعی کبیر آنها را شیعهٔ امامیه ساخت .

پس مسجد طشته زنان که مالکیه عمارت می‌نموده اند منسوب به شخص مالکی مذهب بوده بعد از طول زمان که همیشه اسباب انطماس آثار و التباس اخبار است امامیه کلمهٔ مالک یا مالکی را شنیده و ذهن ها نیز مسبوق به آمدن مالک اشتر به این حدود و نواحی ، گفته اند باید این مسجد را او بنا نهاده باشد. نیز در همانجا موضعی است معروف به مالک دشت جماعتی گمان کرده اند آنجا محل نزول اشتر است اینهم سهواست چه آن موضع جایگاه نزول عبدالله بن مالک می‌باشد» (۱).

تنها چیزی که صنایع الدوله در تألیف خود علاوه از مطالب کتاب سید ظهیر آورده تکه‌هایی است که از تاریخ عالم آرای عباسی و تاریخ غازانی و مطلع السعدین و احسن التواریخ و روضهٔ الصفا امیر الشعراء و تاریخ شیخ علی گیلانی راجع به وقایع از منتهٔ بعد مازندران نقل می‌کند .

۴) علاوه از جدول کتاب سید ظهیر که در متن نقل نموده در آخر کتاب جدول دیگری ترتیب داده و تاریخ جلوس و وفات و مدت حکمرانی هر یک از ملوک و متعلبین مازندران را با سنین هجری ، و میلادی قید می‌کند، و در مقدمهٔ آن می‌نویسد : «باید دانست که برای ملوک الطوائف یا طبقات حکمرانان ولایات واقعه در سواحل جنوبی

دریای مازندران و گرگان و غیرها تواریخ معتبره و اسناد صحیحی وجهاً من الوجوه مرتب نیست و چند نفر مورخ آن سامان از قبیل سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی و علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین صاحب تاریخ خانی؛ و محمد بن حسن ابن اسفندیار مؤلف تاریخ طبرستان، و شیخ علی گیلانی که نیز برای طبرستان تاریخی بدون نموده، و عبدالفتاح فومنی صاحب تاریخ گیلان، و انتخاب البیهه و غیره مارا بر احوال طوایف ملوک مزبور بدرستی بصیر نمی نماید. اما نگارنده حتی المقدور اسناد موجود به زبان فارسی را با بعضی تواریخ عرب تطبیق و تلفیق نموده و از کتب لاتین و یونانی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی استمداد کرده معلومات بر آن افزوده اسامی این ملوک را مرتب ساخته در اینجا درج و ثبت می نماید که مزید خبرت و آگاهی شود (۱).

صنیع الدوله با این رجز خوانی می خواهد بخواننده کتاب اطمینان دهد که این جدول و فهرست نتیجه تبعات و تحقیقات شخصی او است. لیکن متأسفانه ما نمی توانیم این اطمینان را پیدا بکنیم و قراین واضح در دست داریم که این جدول نیز اقتباس از دیگران است:

اولاً در ذکر سلسله آل دابویه پیش از فرخان، خورشید نامی را به اسم خورشید اول قید نموده و مدت حکمرانی او را هفده سال می نویسد، در هیچیک از تواریخ طبرستان و سایر کتب تاریخی عربی و فارسی از این اسپهبد اسمی برده نشده و در میان ملوک این سلسله فقط یک نفر خورشید نامی نوشته اند که پسر «دارمهر» و آخرین اسپهبد این سلسله است و با وفات او در سال صد و چهل و اند هجری که بواسطه اسیر افتادن زن و دخترانش به دست عربها زهر خورده و هلاک گردید آل دابویه منقرض شد. لیکن بعضی مؤلفین اروپا به واسطه اینکه پاره‌یی سکه های قدیم مازندرانی به اسم اسپهبد خورشید

بدرست آورده اند که در سال ۶۰، ۶۱، ۶۲ تاریخ طبری مطابق سالهای ۹۰، ۹۱، ۹۲ هجری ضرب شده است، لذا قایل شده اند که در میان اسپهبدان آل دابویه خورشید نام دو نفر بوده اند که یکی به اسم خورشید اول و دومی را با اسم خورشید دوم قید کرده اند (۱). حالا اگر صنیع الدوله به طوری که ادعا می کند اسناد و تواریخ فارسی را با کتب یونانی و لاتینی و فرانسوی و انگلیسی و آلمانی تطبیق کرده و در ملوک الطوایف مازندران تحقیقات به عمل آورده است می بایست مطابق تحقیقات خود اسم خورشید اول را در متن کتاب هم ذکر نموده و غفلت و اشتباه مؤلفین شرقی را اصلاح نماید. این سکوت تمام در متن و قید در جدول قرینه روشنی است به اینکه صنیع الدوله این جدول را در مؤلفات یکی از علمای اروپا پیدا کرده و بدون تعمق و مقایسه با نوشته های مؤلفین شرقی که متن کتاب را از آنها اقتباس نموده عیناً ترجمه و نقل کرده است و احتمال کلی می رود که آنرا از کتاب «یوستی» موسوم به «کتاب نامه های ایرانی» که آقای جمال زاده آنرا ذکر کرده و می نویسد که شجره انساب مفصلی از تمام سلسله پادشاهان طبرستان ترتیب داده (۱) ترجمه و نقل کرده است.

ثانیاً چند نفر از ملوک باوند و بادوسپانیان ملقب بوده اند به «غازی» و «پادشاه غازی» که از جمله رستم ابن علی معروف به شهنشاه غازی است.

صنیع الدوله در جدول همه آنها را «غازی» با قاف و ضاد می نویسد! در صورتی که در متن کتاب این لقب را با شکل صحیحش یعنی باغین و زاء مکرراً نوشته است. این نیز قرینه واضح دیگری است به این که این جدول عیناً از کتاب اروپایی ترجمه شده است و چون اغلب نویسندگان اروپا فرق ما بین ضاد و زاء و غین و سایر حروف عربی متشابهة الصوت را نمی گذارند و مثلاً هر دو از لفظین «قاضی» و «غازی» را «Gazi» می نویسند و نقل کنند هم آشنایی به تاریخ طبرستان نداشته است کلمه مذکور را از

روی اشتباه «قاضی» نقل کرده است .

گذشته از همه اینها این جدول ، ترتیب دهنده خود صنایع الدوله باشد یا مؤلف اروپایی دیگری در مبدأ سلطنت سلسله های ملوک مازندران مبتنی است به جدول وفهرست تاریخ سید ظهیرالدین که مابین اعتباری و مخالفت آنرا باستون تواریخ قبلاً بیان نمودیم .

نوبهار هفتگی دوره پنجم از شماره ۱۳ تا ۲۸

قوس ۱۳۰۱ برابر ۱۳۴۱ قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[دیباچه]

حمد بی حد و سپاس بی عد مالک الملکی را که ذات پاکش به صفت دوام و قدم موصوف است . کما قال - عز وجل - . « كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ » (۱) . و اوصاف کمال جمالش به مغفرت و مرحمت مشهور که : « وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ » (۲) . و نعوت صفات جلال او به قهاری معروف که : « هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (۳) « لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجَلَدِ وَالْمَجْدِ وَالْعُلَى ، تَبَارَكْتَ تَعْطَى مَنْ تَشَاءُ وَتَمْنَعُ » . بیت :

بدجمال و جلال حیرانند غیر حق دیگری نمی دانند

و شکر بی مر و ثنای او فر حضرت جباری را که تاجداران هفت اقلیم به آستان جبروتش سرفکنده ، در مقام عجز و انکسار رطب اللسان و عذب البیان عذرخواهان و دعا گویند که : « رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَسِرَّاتِنَا قِنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أقدامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ » (۴) .

چگونه شکر تو گوید ز بانم ؟! که هستی بر تراز عقل و گمانم

و امداد صلوات نامیات و اعداد تحیات زاکیات ، تحفه حضرت پادشاه کشور

۱ - قرآن کریم : سوره ۲۸ (القصص) آیه ۸۸ مکیه .

۲ - قرآن کریم : سوره ۱۰ (یونس) آیه ۱۰۷ مکیه .

۳ - قرآن کریم : سوره ۳۹ (الزمر) آیه ۴ مکیه .

۴ - قرآن کریم : سوره ۳ (آل عمران) آیه ۱۴۷ مدنیه .